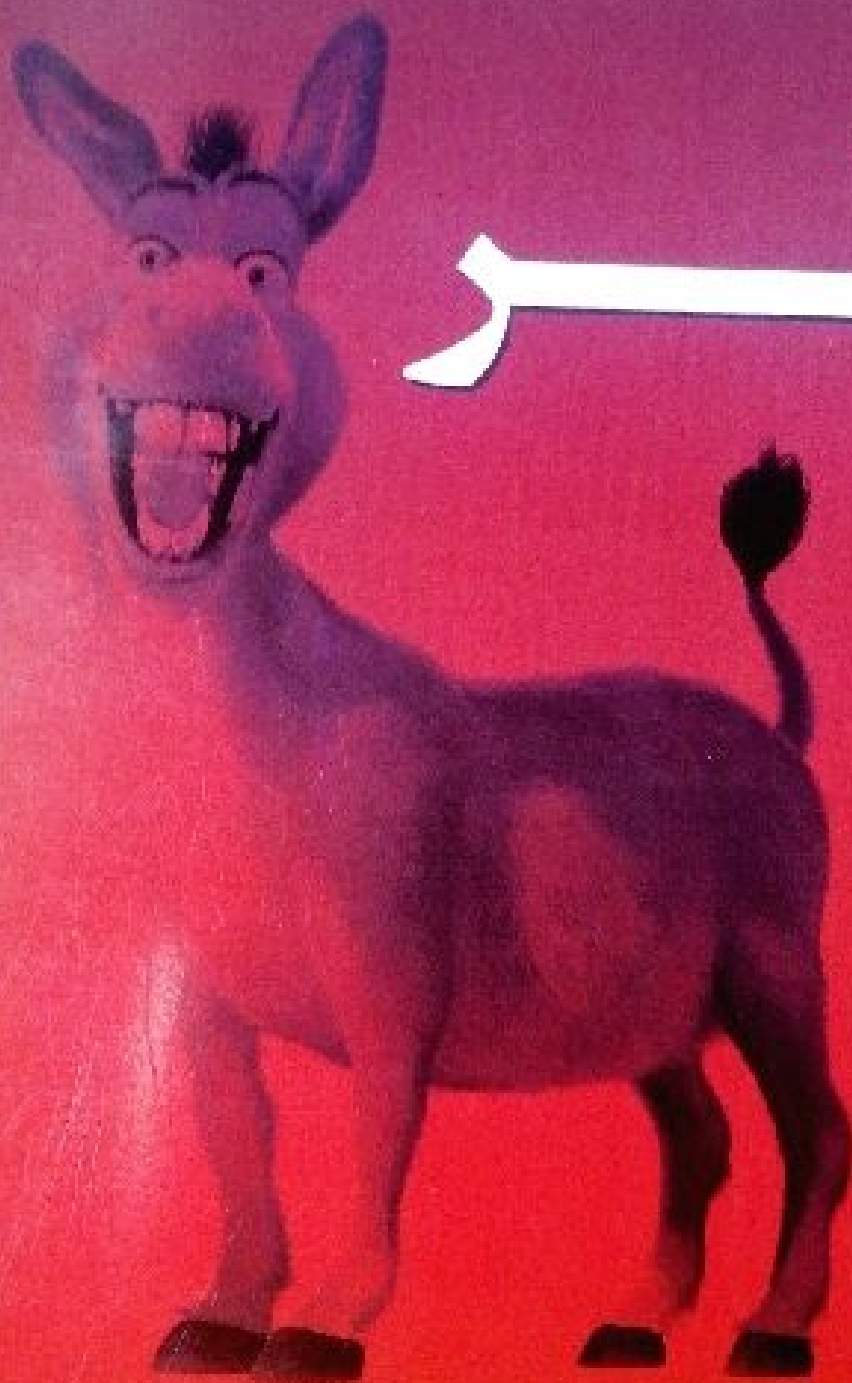


خواندن این کتاب به افراد زیر ۱۸ سال توصیه نمی‌شود

خَر



راهی علمی برای شناخت خر درون و

درمان و مشکلات ترین مرض روانی بشریت یعنی فریت

محمود گل کار فرد



انتشارات ثقافت

18 NOV 2019

SAQAFAT
PUBLISHER

011000 56 999 07770 56 999
saqafat_books@yahoo.com

خ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

15 NOV 51

LIBRARY
UNIVERSITY OF TORONTO



مشخصات کتاب

نام کتاب	خر
مگرد آورنده	محمود گل کارفر
ناشر	انتشارات گنجور
شماره تماس	۰۷۸۲۷۰۰۹۹۷
بها	70 افغانی
تیراژ	۱۰۰۰ جلد
سال چاپ	۱۳۹۷
نوبت چاپ	اول
آدرسها	کوته سنگی مقابل انستیتوت مسلم لب جر خیرخانه چهاراهی اسپ ها مقابل انستیتوت مسلم کوته سنگی کوچه کتاب فروشی

حق چاپ برای مولف محفوظ است

فهرست

۱۳	بی مقدمه
۱۵	بخش اول
۱۵	سرخر
۱۷	بدون عنوان
۱۹	و اما خر
۲۳	خرها نقشه نمی کشند
۲۵	خرپول
۲۹	خرهای زیبا
۳۰	تکنولوژی خرکی
۳۳	از جنس خر نباشید
۳۵	آ خر
۳۶	خرکی
۳۸	تعظیم به علف
۳۹	زائو
۴۰	دنیای خرها
۴۱	بخش دوم
۴۱	چگونه خر باشیم
۴۲	خدا اولین راه برای خر نبودن
۴۵	مأموریت غیرممکن. دومین راه برای خر نبودن
۴۷	صفر کله گنده. سومین راه برای خر نبودن
۴۹	بهروز شدن (ارتقا). چهارمین راه برای خر نبودن

- یک فحش جدید یاد بگیریم. پنجمین راه برای خر نبودن ۵۱
- فرمول ضد خر. ششمین راه برای خر نبودن ۵۳
- خربازی. هفتمین راه برای خر نبودن ۵۵
- وقتی مثل خر کتک می‌خوریم. هشتمین راه برای خر نبودن ۵۷
- خرمُخ. نهمین راه برای خر نبودن ۵۹
- دچار. دهمین راه برای خر نبودن ۶۱
- وراج. یازدهمین راه برای خر نبودن ۶۳
- بقچه افکار. دوازدهمین راه برای خر بودن ۶۵
- سطل آشغال. سیزدهمین راه برای خر نبودن ۶۷
- به خرها اعتماد نکنید. چهاردهمین راه برای خر نبودن ۶۹
- خرچنگ. پانزدهمین راه برای خر نبودن ۷۱
- اهرم فشار. شانزدهمین راه برای خر نبودن ۷۳
- نره خر. هفدهمین راه برای خر نبودن ۷۵
- سمج. هجدهمین راه برای خر نبودن ۷۷
- خرهای مایوس. نوزدهمین راه برای خر نبودن ۷۹
- آرنولد. بیستمین راه برای خر نبودن ۸۱
- ترمز. بیست و یکمین راه برای خر نبودن ۸۳
- جمع و منها. بیست و دومین راه برای خر نبودن ۸۵
- یک داستان خرکی. بیست و سومین راه برای خر نبودن ۸۷
- بحث با خر ممنوع. بیست و چهارمین راه برای خر نبودن ۸۹
- زبان خرها. بیست و پنجمین راه برای خر نبودن ۹۱
- و بالاخره سرخر ۹۳

این کتاب را به کسی تقدیم نمی‌کنم؛

اما شما می‌توانید این کار را بکنید و

به هر کس که دوست دارید تقدیم کنید؛

اما اگر من جای شما بودم، این خرید را نمی‌کردم.

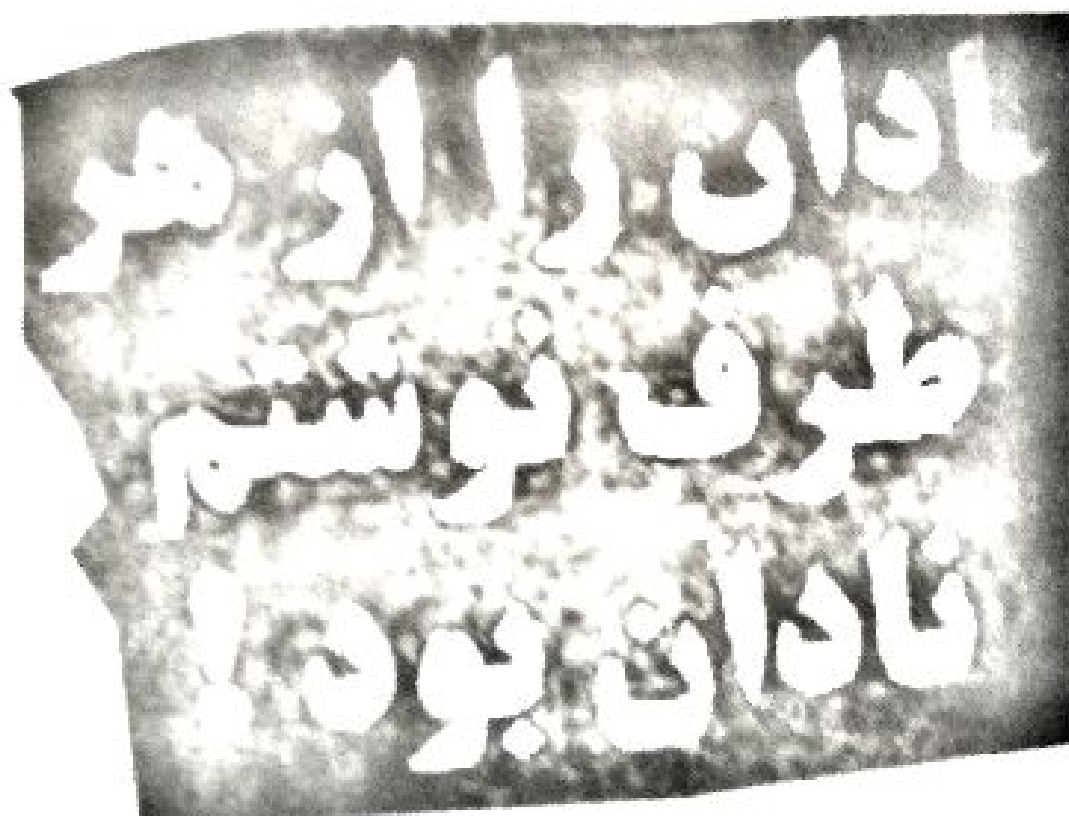
بگذارید آنچه از این کتاب یاد گرفتید برای خودتان محفوظ بماند، از

آن برای بُهت و شگفتی دیگران استفاده کنید. دیگران را غافل گیر کنید،

چون اگر آن‌ها هم این کتاب را داشته باشند، دیگر نمی‌توانید آن‌ها را

غافل گیر کنید.

خواننده عزیز! ممکن است مطالب این کتاب به نظر شما برخورد
باشد، از این رو اگر تحمل ندارید، آن را نخوانید و اگر خواندید، از
من گله نکلید.



بی مقدمه

این کتاب مقدمه ندارد.



بخش اول

سرخر

قبل از خواندن ابتدای این کتاب، انتهای آن را بخوانید!



بدون عنوان

خودتان هر اسمی می خواهید برای این بخش بگذارید

این اولین قانون خیریت است. خودخواهی به بهانه‌ای و به بهانه‌هایی، حال هر چه که باشد. خودخواهی خودخواهی است، حتی به بهانه غافل‌گیری. مگر اینکه بخواهی با غافل‌گیری اثری، نشانه‌ای و مَه‌ری در ذهن و روح حک کنی که دیگر خودخواهی نیست. یک نیت خیر است از یک منظر جدید؛ پس اگر می‌خواهی خیریت هم کنی با یک نیت، یک هدف و یک مقصد نیکو دست‌به‌کار شو. شاید کسی پیدا شود که به خاطر نیت خوب تو، تو را به مسیر درست هدایت کند.

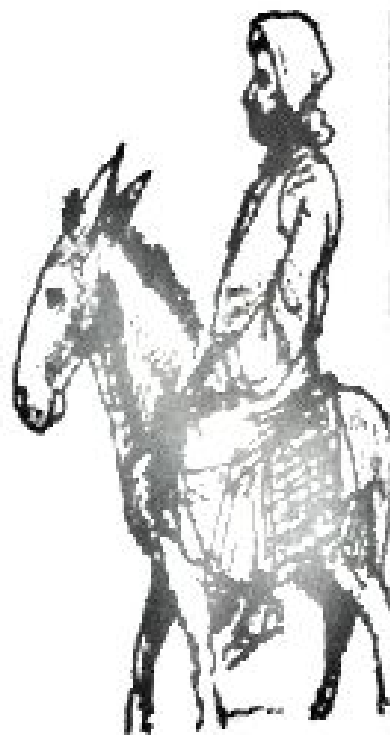
ولی اگر خودت را به خیریت زدی و چشم به روی نیکی و نیکویی بستی، بدان و باور کن که خودت اولین نفری هستی که پاسخ این کوری و بستن چشم‌های دلت را می‌گیری و آن برخورد کردن با سر به ستون سخت و محکمی است که از فکرهای پلید، استرس، نگرانی، درد و قساوت بالا رفته و ساخته شده است. نیکو قدم بردارید، زیر پاهایتان را نگاه کنید، زمین زیر پایتان را با چشم دل و عقل لمس کنید که نکند شاید موجودی هرچند کوچک و بی‌مقدار زیر پاهایتان له شود. آن کسی که به این درجه از نیکویی می‌رسد، ارزش زندگی و لحظات کوتاه و پرمقدار آن را می‌داند. می‌داند که برای جان گرفتن نیامده است و برای جان دادن آمده است؛ جان دادن به کلماتی به نام عشق، معرفت و انسانیت.

عشق، معرفت و انسانیت فقط کلمه هستند؛ این عمل، اعتقاد و قصد ماست که روح و جان به این کلمات می‌دهد. جانی نگیریم، حتی جان یک مور! ابعاد وجودی خر در جامعه ما بسیارند. خر صرفاً یک حیوان نیست. خر می‌تواند یک صفت، یک رفتار یا یک هنجار باشد و یا توجه به این مسئله که بسیاری از رفتارها و اعمال بشری نشئت گرفته از این صفت است، جای بحث بسیاری را برای ما باز می‌کند. امیدوارم بعد از مطالعه این مجموعه، خرهای وجودی فرد را بشناسید و آن‌ها را از طویلۀ امیال انسانیت بیرون بیاورید.

اسمی را که برای این بخش انتخاب کردید، برای من هم ارسال کنید.

الاغی دعا کرد

صاحبش بمیرد تا از زندگی خراشه
خود خلاصی یابد.
صاحب فکر الاغ را خواند و گفت
ای خر با مرگ من شخص
دیگری تو را می‌خرد و صاحب
می‌شود، برای رهایی خویش دعا
کن که از خرید خود بیرون شوی.



و اما خر

خر دو حرف است، «خ» و «ر»؛ اما عامل بروز بسیاری از معضل‌ها، مکافات‌ها، جنایت‌ها، کثافت‌ها، حماقت‌ها و غفلت‌هاست، وقتی!!! دو حرف دیگر به آخر آن اضافه شود؛ یعنی «ی» و «ت»، می‌شود «خریت».

خر به نفهمی و حمالی معروف است و زیاد کار می‌کند. چون نمی‌فهمد از آن کار می‌کشند زیرا خر است؛ اما آیا از شیر هم می‌توان مثل یک خر کار کشید؟ از ببر یا از پلنگ و حتی میمون چگونه؟

انسان‌ها همه یک بُعد خرگونه درونی دارند که در یک برهه از زندگی‌شان غرغر می‌کند، آن هم گوش‌خراش و بلند! این غرغر هرچه بلندتر و قوی‌تر باشد، نشان‌دهنده خرابی بیشتر ماست.

مسدود کردن افکار، ذهن، منطق و دیدن هویج جلوی چشمان، که طعمه‌ای است دست‌نیافتنی، (وقتی می‌خواهند از خر کار بیشتری بکشند یا مسیر بیشتری راه برود، یک هویج را با یک چوب و طناب جلوی او می‌گیرند تا آن را دنبال کند، اما او اصلاً به هویج نمی‌رسد.) برای فریب ما و استفاده از خریتمان است. حال ببینید در زندگی کجا جلوی چشمان شما هویج گرفته‌اند و از شما مفتی و مجانی سواری می‌گیرند، خریّت شما را با فریبی ساده و قانون فیزیکی ساده بیدار کرده‌اند و از شما سوءاستفاده می‌کنند و در آخر هم به‌جای هویج به شما گاه می‌دهند تا شکمتان فقط پر شود و زنده بمانید برای بازی سواری و هویج فردا. گاهی اوقات ما این هویج را خودمان جلوی خر وجودمان می‌گیریم و کیلومترها و روزها را بی‌بهره سپری می‌کنیم.

چه کنیم که خر نباشیم؟!

چه کار کنیم که اسیر خربت خود نشویم؟!

خربت چیست؟

خر کیست؟

چگونه دیگران را خر کنیم؟

چگونه از خربت دیگران استفاده کنیم؟

چگونه دیگران را از خربت نجات دهیم؟

چرا باید دیگران را از خربت نجات دهیم؟

در یک فرصت چند دقیقه‌ای این سؤال‌ها را از خود بپرسید و به آن‌ها جواب

دهید.

حال با جسارت و بدون آنکه از خود دفاع کنید، با جرئت بگویید کجا‌های

زندگی با خربت دست‌به‌گریبان شدید:

در انتخاب همسر و ازدواج؟

در انتخاب شغل و کار؟

در انتخاب مسیر بیست سال گذشته زندگی؟

در انتخاب رشته تحصیلی؟

در انتخاب اعتقادات و باورها؟

در انتخاب گزینه‌های آسان ولی به‌دردنخور یا سخت و دشوار پرارزش؟

در انتخاب پول و ثروت یا علم و دانش؟

در انتخاب قدرت جاه‌طلبانه یا انسانیت متواضعانه؟

در انتخاب عشق یا شرایط و موقعیت؟

و شاید در انتخاب همه این‌ها؟!

بعضی چیزها نباید رشد کنند، بزرگ شوند و پیشرفت کنند. باید در نطفه خفه شوند، کشته شوند و به قتل برسند تا بزرگ نشوند؛ مثلاً یک تومور یا سلول سرطانی.

کره‌خر تا کره‌خر است کسی از او توقع ندارد، تیز کلنگ می‌اندازد و مفتی غذایی را می‌دهند تا قد بکشد، بزرگ شود و یک خر بالغ قوی شود. به بلوغ خری که رسید از او کار می‌کشند و با گاه شکمش را سیر می‌کنند چون خر شده است. شاید که نه، حتماً اگر این کره‌خر خر نمی‌شد تا آخر عمرش محکوم به حمالی و زندگی در طویله نبود.

پس نگذارید کره‌خر وجودتان یک خر بالغ شود. بگذارید همان شیطنتهای بامزه کودکی‌اش را بکند نه حمالی‌های سخت و طاقت‌فرسای بلوغ را. به عقب برگرد و ببین در طویله افکارت چند خر را نگه داشته‌ای، همه را بکش و ذبح کن. نگاه کن به حال حاضر و ببین چند کره‌خر در مزرعه ذهنت خرامان خرامان می‌دوند؛ نگذار بزرگ شوند تا با هویجی فریشان دهند. بگذار تا از گرسنگی بمیرند. غذای خرها حماقت، غفلت، تعصب، بی‌عقلی، بی‌تعهدی، نداشتن صبر، داشتن عجله و توهم برای رسیدن به ارزش‌ها و ثروت‌ها و قدرت‌ها بدون فکر، خلاقیت، ایده و نقشه است. نباید با بزرگ‌شدن ما خر درونمان هم رشد کند.



خرها نقشه نمی کشند

بسیاری از ما برای هیچ یک از بازه‌های زمانی زندگی خود نقشه‌ای نداریم؛ نقشه‌ای که مسیر راه ما را ترسیم کند و به ما بگوید از کجا می‌توان به کجا رفت و کدام راه کوتاه‌تر و سخت‌تر و کدام راه بلندتر و سهل‌تر است، کدام راه مسدود است و کدام راه به پرتگاه منتهی می‌شود.

هر حرکت در زندگی نیاز به نقشه دارد. حتی مسیر کوتاه بین تخت‌خواب و دستشویی؛ ما برای طی مسیر کوتاه بین تخت‌خواب و دستشویی هم قبل از حرکت نقشه می‌کشیم، سریع مسیر را در ذهن ترسیم می‌کنیم و به سمت آن حرکت می‌کنیم تا خدای نکرده خود را خراب نکنیم.

حال چگونه است که بسیاری از ما برای دستشویی رفتن روزمره و ساده قبل از حرکت نقشه می‌کشیم (حتی کوتاه و اجمالی) اما برای حرکت در مسیر زندگی نقشه‌ای نداریم؟! چگونه ممکن است؟! «یعنی ارزش کل زندگی ما از یک دستشویی رفتن هم کمتر است که هیچ برنامه، طرح و نقشه‌ای برای آن نداریم؟ شاید حوصله ترسیم و پیاده کردن آن را نداریم و شاید منتظریم، تا کسی نقشه‌ای آماده در اختیار ما قرار دهد و ما از آن استفاده کنیم؟ استفاده از نقشه‌های دیگران هم می‌تواند یک طرح و نقشه و یک استراتژی برای زندگی باشد، به‌ویژه برای کسانی که قدرت و درک صحیحی از محیط پیرامون خود و شرایط، موقعیت‌ها و ظرفیت‌های خود ندارند. استفاده از طرح و نقشه افرادی که در جامعه جهانی با ما در ارتباط هستند، چه در گذشته و چه در آینده و چه در حال، می‌تواند به ما در ترسیم نقشه راه زندگی خود بسیار کمک کند و ما را پیش ببرد در طول تاریخ کسانی بودند که طرح و نقشه زندگی را به انسان‌ها ارائه کردند.

حال یک کاغذ بردارید و نقشه سی سال آینده زندگی خود را روی آن ترسیم کنید: شهر، روستا، جاده، باغ، بهشته جهنم، کوه، صخره، دریا، آسمان، خانه‌ای گرم و آرام و مجلل، مرگ را هم ترسیم کنید ببینید کجای نقشه قرار دارید و تا آسمان زندگی چند کوه و صخره، چند شهر و روستا، چند بهشت و جهنم و چند دریا پیش رو دارید؟ حتی برای مرگ و مردن خود هم در نقشه جایی تعیین کنید و نقشه لحظه مرگتان را هم بکشید تا جایی که می‌توانید نگذارید چیزی از قلم بیفتد. بخش‌هایی که آرزوی قلبی‌تان است را ستاره‌دار کنید و آن‌ها را ستاره‌های درخشان آسمان زندگی خود بدانید اصلاً فکر نکنید که این ستاره‌ها دور و دست‌نیافتنی هستند، چون ستاره‌های نقشه زندگی‌تان هستند، نه ستاره‌های نورانی آسمان شب‌ها. حال نقشه زندگی خود را خوب ببینید و فکر کنید کجای آن به اصلاح نیاز دارد و کجایش به راهنمایی؟ کجایش به آموزش، کسب علم و ادب و اندیشه؟ کجایش پول و ثروت می‌خواهد و کجا قدرت و مکنّت؟ کجا تواضع و فروتنی و کجا غرور و جسارت؟ کجا ریسک و شجاعت و کجا مردانگی و پهلوان‌مداری؟ کجا باید فرهاد کوه‌کن شوید و کجا مور دانه‌کش؟ کجا‌های نقشه‌تان را تا مقصد پر کنید! جای خالی نگذارید و مرتب در گوش ناشنوی ذهن تنبل و خسته‌تان زمزمه کنید، من نمی‌خواهم خر باشم و خر از دنیا بروم، چون خرها نقشه نمی‌کشند.



خرپول

پول، اسکناس، مادیات، مال و منال، سیم و زر، ثروت و اندوخته، سرمایه، وجه نقد، چرک کف دست، این‌ها اشکال مختلف قراردادی هستند که روزگار ما را با تبادل پایاپای یا کالا به کالا دگرگون کرد و به یکی از مشغله‌های بزرگ فکری بشر تبدیل شد. یک روی سکه جنگ، غارت، دزدی، دروغ، خون‌ریزی، برادرکشی، نسل‌کشی و روی دیگر ساختن، آبادانی، گاهی کمک به هم‌نوع و مهر را در برداشت؛ همین یک قرارداد، همین پول. پس اول مراقب باشید به هر قیمتی اسیر دگرگونی‌های بد پول نشوید. پول عناوین مختلفی برای صاحبان خود به ارمغان می‌آورد؛ از جمله خرپول، خیر، خائن، خیانت‌کار، دزد، دغل‌باز، دوست یا دشمن پولدار، ملاک، دارا، شما چه اسم‌هایی سراغ دارید؟

اما مارک‌ها و لکه‌های بد و ننگین پول بیشتر از صفت‌های خوب آن است. صاحبان آن بیشتر وقت‌ها انسانیت و کمک به انسان‌هایی همچون خود را فراموش کرده‌اند. صاحبان مطلق و بی‌نهایت ثروت گاه دست به خودکشی زدند و از پول و هرآنچه از آن می‌خواستند به سیری رسیدند و دیگر هیچ غذایی آن‌ها را سیر نمی‌کرد. گروهی را که فاقد پول هستند هم فقیر، بدبخت و بیچاره می‌خوانند.

شمایی که این کتاب و این بخش را می‌خوانید، هم‌اکنون جزء یکی از این گروه‌ها هستید؛ با پول‌ها یا بی‌پول‌ها. یاد بگیریم ثروت و ثروتمند بودن را فقط در پول خلاصه نکنیم. پول ابزاری است برای رفاه، آسایش و آرامش؛ اما فقط یکی از ابزارها. طوری رفتار نکنیم که فقط محتاج همین ابزار و وابسته به آن باشیم.

حس ثروتمند و دارا بودن، حس خوب رضایت از زندگی و شرایط آن است. میلیاردها ثروت بدون احساس رضایت از زندگی و آرامش فکری بی‌ارزش است، چون هر ابزاری وقتی برای انسان باارزش می‌شود که موجبات راحتی و آرامش قلبی او را فراهم کند. حال اگر با این هدف دنبال پول هستید، حرکت کنید، زیرا در مسیر حرکت شما به سمت ابزار پول، بسیاری دیگر هم بی‌نصیب نخواهند ماند؛ چون شما نمی‌خواهید خرپول نامیده شوید و نماد مادی‌گرایی باشید و اگر دارا نیستید، نمی‌خواهید شما را فقیر بنامند و نماد فقر باشی. بسیار خوب است که بین ثروت‌های مالی و مادی و ثروت‌های عشقی و معنوی زندگی تفاوت قائل شویم.

این‌گونه یک زندگی تک‌بعدی نداریم. مادی‌گرا یا معناگرای تنها خوب نیست. در زندگی برای پیشبرد مقاصد هر دو لازم‌اند. زندگی و زنده با مادیات و پول ارتباط بسیار تنگاتنگ دارد. شکم شما با پول سیر می‌شود و زنده می‌مانید؛ اما این نکته اساسی و حیاتی زندگی را فراموش نکنید که طول عمر انسان آن قدر کوتاه است که کسب عنوان خرپول برای شما بی‌ارزش‌ترین عنوان زندگی است، زیرا ارزش صدم‌های ثانیه زندگی بالاتر از کسب این عنوان است. عناوین ماندگار بسیار است: خیر، نیکوکار و... آن‌ها هم حاصل پول‌اند. حتی اگر پول کمی داشته باشید هم می‌توانید صاحب این عناوین شوید و البته قلبی و بدون ریا. هرچه کسب پول در زندگی و راه‌های به دست آوردن آن را طوری تنظیم کنید که به انسان‌ها خدمت بیشتر کنید و هرچه بقای این خدمت‌رسانی بیشتر باشد و نسل‌های بیشتری را در بر بگیرد، صاحب ثروت مادی و معنوی بیشتر می‌شوید و آن زمان است که لقب پولدار خیر را هم یدک می‌کشید. در کسب ثروت اگر قانون اول خیریت را کنار بگذاریم، یعنی خودخواهی، مطمئناً سیل ثروت به سمت ما حرکت می‌کند، چون خیریت خودخواهی ما را فقط با خودمان درگیر می‌کند و

طرف قرارداد ما فقط خودمان هستیم؛ اما وقتی نیت ما خودخواهانه نباشد و طرف قرارداد ما تمام انسان‌ها یا بخشی از آن‌ها باشند، حتی اگر دنبال ثروت نباشیم هم در اشکال مختلف صاحب آن خواهیم شد. پول یکی از آن اشکال است و احساس رضایت، خشنودی و حس بزرگ عشق اشکال دیگر آن. صاحب قلب‌ها و فکرهای بسیار می‌شوید و این خود ثروتی عظیم است. تمام کسانی که در راه خدمت به بشر خالصانه حرکت کردند، می‌توانستند ثروتمندترین افراد باشند، بسیاری ثروتمند شدند و بسیاری هم خودشان نخواستند، چون ابعاد دیگر ثروت را کشف کردند و از خرپولی فرار کردند.



خرهای زیبا

چشمان خر به زیبایی معروف است؛ درشت، گیرا، نافذ با مژه‌های بلند. خر زیباست مثل بسیاری از حیوانات دیگر. اما هرچقدر هم که زیبا و قوی‌هیکل باشد و یال و دم بلند داشته باشد، باز به او می‌گویند یک خر زیبا. چون هرچقدر هم که زیبا باشد باز باید بار بکشد؛ توان شکار، فکر و هیچ کار دیگری را ندارد؛ چون نمی‌فهمد و خر است. هستند کسانی که زیبارو و زیباهیکل هستند، مرد و زن، اما از این زیبایی چه بهره‌ای می‌برند؟ زیبایی صرف، بدون شعور، درک، فهم و عقل یعنی برابری با خر.

زیبایی که نفهمد، زیبایی که از زیبایی‌اش در مسیری نادرست برای پول و مادیات بهره ببرد، زیبا نیست! خر است!

حال آنکه هر زیبایی روزی فرسوده و پیر می‌شود؛ چه آدم چه حیوان. پس نباید اسیر زیبایی ظاهر شد و از زیبایی‌های درون و سیرت غافل ماند. هستند کسانی که زیبارو نیستند و زشت‌اند؛ اما زیباسیرت و زیبا خُلق‌اند. چه فرقی است بین این‌ها و آن‌ها؟ آن‌ها خرهای زیبا هستند و این‌ها انسان‌های زیبا.

تکنولوژی خرکی

قبلاً نبودند اما حالا هستند. بعدها خیلی اندک و جزئی پدید آمدند و خیلی کوچک و مختصر و کمیاب؛ اما حالا خیلی زیاد و کلی پدید آمدند. خیلی بزرگ، فراگیر و فراوان. تکنولوژی نامی که به کمک انسان آمد تا او را در رفاه، آسایش و امنیت غرق کند و اسباب راحتی ما شود. تکنولوژی خرکی رشد کرد و عکس‌ها را از آلبوم‌ها به موبایل‌ها، نرم‌افزارها، اندرویدها و آی. ا. اس‌ها کشید. عکس‌ها، تصویرها و خاطرات از ذهن‌ها پاک شدند و در صفت‌های مجازی حک شدند. تلفن‌های همراه به بخشی از اعضای بدن ما تبدیل شدند؛ همه جا به ما چسبیدند و هرگز خاموش نمی‌شوند؛ با ما بیدار می‌شوند و با ما می‌خوابند؛ هرچه ما می‌بینیم، می‌بینند و هرچه ما می‌خواهیم، ثبت و ذخیره می‌کنند؛ اما نه در ذهن، بلکه در حافظه درونی خود. ما برای مرور خاطراتمان که بسیاری وقت‌ها بخش زیادی از آن‌ها را فراموش می‌کنیم و با دیدن و ورق زدن صفحات مجازی آن‌ها را به یاد می‌آوریم، باید به ابزارهای آلوده به تکنولوژی دست بزنیم؛ خاطراتمان با لایک‌ها و کامنت‌ها و نه با تعریف‌های حضوری و واقعی تکنولوژی خرکی در حال رشد، رنگ مجازی به خود گرفته‌اند. خوب است؟

اما ما را هم خرکی دارد مجازی می‌کند. آن قدر روی ما تأثیر گذاشته است که بیشتر وقت‌ها به جای رفتن و سر زدن به مادری چشم‌به‌راه در دو کوچه پایین‌تر نه‌ایک طبقه پایین‌تر و منتظر، با عکس سلفی دید و بازدید مجازی راه می‌اندازیم؛ مهمانی از جنس دنیای مجازی، بی‌لمس و بی‌آغوش و از قابی سرد و سخت.

این تکنولوژی بد خرکی همه کس و کار بعضی‌ها شده که همه کس و کار خود را فراموش کرده‌اند. کاش با یک حرکت خرکی از جهان پوچ مجازی بیرون می‌آمدیم و رنگ و شکل واقعی به احساساتمان می‌دادیم؛ کاش سری به مهربانی می‌زدیم، حتی در جایی دیگر از دنیا؛ اما در دنیای واقعی گاهی کارهای خرکی، جواب‌ها و عکس‌العمل‌های خرکی می‌خواهد. خرکی و یهویی اسیر چوب‌های سلفی نشویم که ما را به خر و خود را به سوارکاری تبدیل می‌کند که آن گوشی هویج‌گونه را با نخ‌ی به چوب سلفی بسته است و ما را در دنیای دروغی خود به هر سو که می‌خواهد می‌کشاند. خر نشوید که با هویج‌ها فریبتان دهند، حتی اگر ابزار این خریت تکنولوژی باشد.

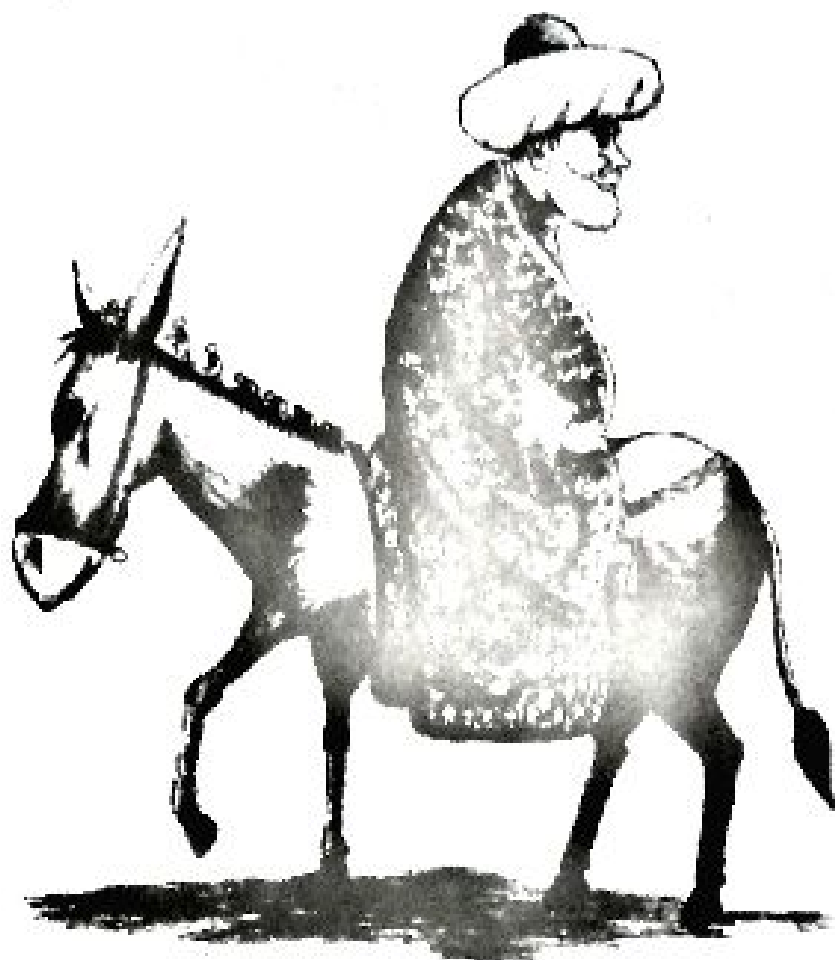


از جنس خر نباشید

امیال حیوانی که انسان یدک می‌کشد، امیالی همچون امیال شهوانی است که وقتی واژه انسانیت از آن حذف شود به غریزه جنسی تبدیل می‌شود. حرف از غریزه که می‌شود یعنی خالی از شعور، درک و فهم شرایط، محیط اطراف و دید دیگران. غریزه که سرکش شد، کاری ندارد حیوان کجاست، در جمع، جنگل یا خیابان و همچون خران بارکش عرعر می‌کند. غریزه که سرکش شد باید فرو نشانده شود. حیوان غریزه را سرکوب یا کنترل نمی‌کند. مثل خر که نمی‌فهمد کجاست و فقط از غرایزش فرمان می‌گیرد.

خبرها را که از گوشه و کنار دنیا می‌شنوم، حرف از تجاوز و تجاوز و تجاوز، یاد خر می‌افتم. یاد نقطه‌ای می‌افتم که انسان، انسان نیست. انسان در شکل و شمایل ظاهری، به انسان می‌ماند؛ اما حیوانی است دویا، همچون خری چهارپا. حرف از کشتار، تهاجم و تصاحب که می‌شود، یاد گفتار می‌افتم و انسانی که انسان نیست، گفتاری است در قاب انسان.

خر نباش! نگذار غرایز و امیالت تو را خر کنند. گفتار و حیوان کنند. نگذار در ثانیه‌ای از زندگی ات تو را حیوان بنامند و خر بخوانند. خوب به خرها نگاه کن! از آن‌ها درس عبرت بگیر. خرهای زیادی در طول تاریخ عرعر کردند، به آن‌ها گوش کن؛ اما همچون خر عرعر نکن. بگذار بین تو و خر بودن تا بی‌نهایت فاصله باشد. مرز انسانیت و خریت همچون دو خط موازی است با فاصله یک تار مو؛ نگذار این دو خط با هم تلاقی پیدا کنند و همدیگر را قطع کنند. از جنس خر نباش! گرانبهارترین جنس تمام اعصار انسان است در قاب انسان.



آ. خر

حرف «آ» ابتدای آغاز است. هر عمل، کار و هدفی زمانی آغاز می‌شود. زمان و گذر زمان و صرف زمان در زندگی همچون غذایی است که اگر به بدن نرسد، آن را از حرکت بازمی‌دارد. زمان غذا و سوخت گذران زندگی است؛ ثانیه، دقیقه، ساعت، روز، ماه، سال، ده، صد و قرن و

جایی خواهد رسید که سوخت ما تمام می‌شود و ما متوقف می‌شویم. خر کسی است که از ابتدا بی‌توجه به آخر کار بی‌پروا و بی‌برنامه حرکت کند و بدون آنکه برای خود آخری تعریف کرده باشد، سوخت گران‌قیمت خود را به امید ابدی بودن و با فریب دادن خود و خر کردن خود بی‌مهابا مصرف کند.

سوختی که واحد اندازه‌گیری‌اش لیتر نیست ثانیه است، ثانیه‌ای که میلیون‌ها و میلیارد‌ها دلار ارزش دارد. کسانی که به آخر رسیده‌اند می‌فهمند من چه می‌گویم و حاضرند برای یک ثانیه از این سوخت تمام ثروتشان را بدهند. آن‌ها می‌فهمند که ما درگیر چه خردی هستیم و تا به آخر آن خرید برسیم زمان تمام می‌شود، چون آن زمان در آن خر کار هستیم.

خرکی

وقتی نگارش این کتاب را شروع کردم فکر نمی‌کردم این اندازه درباره خر بودن انسان‌ها موضوع وجود داشته باشد و شخصیت انسان‌ها این قدر با شخصیتی که از حیوانات ساخته‌ام مثل خر، شباهت داشته باشد.

خر کار می‌کند بی‌آنکه پیرسد؛ گاهی که چموش می‌شود و می‌خواهد طغیان کند با چوب آن را می‌زنند و با افسار می‌کشند؛ خرکی کار می‌کند و به واسطه همین لقب کار خرکی ساخته شد. ما نیز در زندگی جاهایی خرکی و بی‌فکر کار می‌کنیم. کار می‌کنیم که کار کرده باشیم. احساسات خرکی و تصمیمات خرکی آنجا شکل می‌گیرند که بی‌مطالعه و بی‌فکر قبلی دست به کاری می‌زنیم و از آنجاست که ازدواج‌های خرکی، شراکت‌های خرکی، انتخاب رشته‌های خرکی و اسم‌های خرکی شکل می‌گیرند فقط باری بر دوش می‌گذاریم و مثل مجبورها آن را حمل می‌کنیم تا به مقصدی برسد که فکر می‌کنیم شاید، تأکید می‌کنم شاید، مقصد ماست. حال در این راه بار کسی دیگر را حمل کردیم و به کسی دیگر سود رساندیم بی‌آنکه خود منفعتی برده باشیم.

با کشیدن ترمزدستی این هیجان‌ناک کاذب، خواهیم فهمید ما داریم به یک جریان خرکی پرخروش وارد می‌شویم و شاید بازیچه دست کسی، پس با کنترل خود و فکر بیشتر و پرسش و مشورت بیشتر با کسانی که قبلاً درگیر این خرکی‌بازی‌ها بودند، خود را درگیر نکنیم و وارد یک مسیر خرکی نشویم.



تعظیم به علف

تصمیم گرفتم برخلاف سایر سرفصل‌ها در این عنوان از کلمه خر استفاده نکنم و نام این بخش را تعظیم به علف گذاردم. علف ماده اصلی غذای چهارپایی همچون خر است. علف سبز و برای خر بهترین و خوشمزه‌ترین است. وقتی علف قد علم می‌کند خر سرش را فرو می‌آورد و به آن تعظیم می‌کند تا با تعظیم به آن شکمش را سیر کند. برای خر فرقی ندارد کجا سر خم کند و در چه آخوری سر فرد کند. شکم که خالی شد او سر تعظیم فرو می‌آورد. عقلش درگیر امیالش در شکم و... است.

امیالش که بالا می‌زند و شکمش که گرسنه می‌شود، یا عرعر می‌کند یا سر تعظیم برای علف فرو می‌آورد، چون در بند امیال است. ما خر نباشیم و در بند! در بند هواوهوسی که برای علفی سر فرو آوریم و غرور را زیر پا بگذاریم. از این علف‌ها در زندگی بسیار است. نکند که سر ما مدام پایین باشد و خموده و در حال تعظیم به قد علم کردن‌های علف‌گون. شکم کوچک‌ترین میلی است که ما را درگیر کرده است. از شکم بزرگ‌ترها و حجیم‌ترها بسیاراند؛ اما آن قدر کوچک‌اند که ما نمی‌بینیمشان ولی سر به تعظیمشان فرو می‌آوریم.

برای سیری شکم در گرسنگی مردن، بهتر است از سیری خفت‌بار.

زائو

گاهی حرکت، تصمیم و عملی از روی حماقت و ناآگاهی و همان کلمه معروف و پرتکرار این کتاب، خریت، فرزند می‌زاید که از خود آن عمل وحشتناک‌تر و دهشتناک‌تر است. خر، کره‌خری می‌زاید از خود خرت‌ر و نفهم‌تر با همان خصوصیات؛ خرهایی که کره‌هایی همچون القاعده و داعش زایدند و خود در زایش‌شان ماندند. خرهایی که قاتلان و تبه‌کارانی را تحویل دادند تا جهان را به ورته نابودی بکشانند؛ عملی که نتیجه‌اش از خودش خطرناک‌تر است.

حال شما چه کرده‌اید و چه اعمالی مرتکب شده‌اید که زاییده آن‌ها از خود عمل وقیح‌تر و ناشایست‌تر بوده است؟ الان به این فکر کنید که در شرف چه زایشی هستید که نتیجه‌اش فاجعه‌بار است، حتی برای زندگی خودتان نه دیگران و جلو آن زایش را بگیرید. نگذارید کره‌خری از خر درونتان شکل گیرد، خرت‌ر از خود خرتان.

دنیای خرها

ورود به هر جامعه و گروهی به دلیل طرز تفکر و نوع آداب حاکم بر آن گروه، نوعی رفتار و برخورد خاص را می‌طلبد. وقتی وارد یک جمع می‌شویم نباید توقع داشته باشیم همان رفتار و برخوردی را مشاهده کنیم که در جمع‌های دیگر دیده‌ایم. در نحوه برخورد و اتفاقاتی که در یک گروه و جمع رخ می‌دهد سطح تحصیلات، محل زندگی، شغل، جنسیت و هزاران عامل دیگر مؤثر است. حضور ما در یک جمع متفکر با سطح درک و فکر بالا حتی اگر ما در سطح فکری آن گروه نباشیم هم باعث پیشرفت و یادگیری و کسب تجربه می‌شود.

اما اگر در گروهی هستیم که سطح و درک فکری آن‌ها از حدی بالاتر نمی‌رود و اصلاً جایی برای بالا رفتن ندارد، حضور ما بی‌خود و بی‌دلیل است یا باید با شرایط ممکن خود را وفق دهیم، یعنی تحمل نفهمی‌ها، کج‌فهمی‌ها و تکرارهای بی‌پایه و اساس برای نتیجه‌بخشی کارهای ساده و پیش‌پاافتاده و کلاً فقدان پیشرفت و صرف انرژی زیاد برای درجا زدن به منظور جلوگیری از بروز خرابی‌ها و بی‌نظمی‌ها.

زندگی در دنیای خران یعنی درجا زدن و فریاد زدن برای آن چیزهایی که در جایی دیگر و دنیایی دیگر فقط با اشاره چشمی می‌شود آن‌ها را حل کرد. اختلاف سطح درک از محیط، در دنیای خران آن قدر زیاد است که باید در این دنیا یا خر شد و نفهمید یا دانا بود و زجر کشید. دنیایی که اصلاح‌پذیر نیست، چون حداکثر قدرت تصور و درک و اندیشه یک خر همین است.

بخش دوم

چگونه خر نباشیم

در این قسمت، من برای خر نبودن به شما راههایی را پیشنهاد می‌کنم. توجه کنید که این راهها برخی از هزاران راه است و نمی‌توانم همه آنها را در اینجا ارائه دهم و فقط به چندین راه مهم بسنده می‌کنم. پس شما نیز می‌توانید راههای جدیدی را کشف کنید و بعد از پایان مطالعه کتاب بنویسید و بعد برای من ارسال کنید تا در کتابهای بعدی برای آنهایی که می‌خواهند از خربودن فرار کنند با نام و نشان خود شما، در قسمتی بیاورم.



آیا می دانستید که انسان ها به
جز کودکِ درون یک عدد خر
درون هم دارند!... که گاهی
زمام امور را به دست می گیرد!!!؟

خدا

اولین راه برای خر نبودن (از میان هزاران راه)

بهترین انتخاب در زندگی هر انسانی که می‌خواهد از خریدن بگریزد انتخابی است که او را به هدف اصلی و والایی که دارد نزدیک می‌کند و بعد او را به آن هدف می‌رساند. بهترین راه، کوتاه‌ترین و مطمئن‌ترین راه است. شاید گاهی کوتاه‌ترین راه بهترین و مطمئن‌ترین نباشد. پس راهی را باید رفت که در عین بلند و طولانی بودن، مطمئن و قابل اطمینان هم هست، چون فرصتی برای بازگشت نیست. بهترین انتخاب رسیدن به تعالی، یعنی هدف و مقصد بزرگ هر انسان است؛ بله، هر انسان، انسان‌هایی که از هزاران سال پیش در پی آن بودند و هزاران سال بعد هم در پی آن هستند. این تعالی چیست؟ علم، پول، زندگی راحت یا جذابیت ما در زندگی‌مان؟ خداهای بسیاری داریم، پول، شهرت، قدرت و خانواده، تعصب و... اما به هریک از آن‌ها که می‌رسیم و به دستشان می‌آوریم، یک خدای دیگر ظاهر می‌شود. خدای پول را که به دست آوری دنبال خدای شهرتی و... و... و... اما آنچه تو را از فکر خلاص نمی‌کند، آن خدایی است که تو را آورد و خواهد برد. تو را از خاک زنده کرده است و در خاک می‌میراند. خلاص نمی‌شوی از این فکر که او کیست؟ چیست؟ چرا؟ و از کجا؟ و به کجا؟ در تو روحی دمید، از روح خود. آن هدف والا و آن انتخاب ژرف و عمیق و ارزشمند است که تو را به خدایت بازمی‌گرداند، آن‌طور که تو، شما و همه به خدا ببینید و خدا شوید؛ متعالی شوید، به تعالی برسید و آن قدر جلو بروید تا بمیرید و زنده

شوید تا در هر زندگی، بخشی از تعالی را دریابید و پایان، آغاز تعالی شماست.
 اولین راه برای خر نبودن انتخاب راه تعالی است. کلمه‌ای که ۱۲۴۰۰۰ پیامبر
 برای توضیح آن آمدند و مردمان هنوز معنای آن را درک نکرده‌اند.



مأموریت غیر ممکن

دومین راه برای خر نبودن (از میان هزاران راه)

فکر، درک، ذهن، عقل، شخصیت، رفتار، منش، اعضا و جوارح پیکرهای را تشکیل می‌دهند که آن را من واقعی می‌نامیم و برخی آن را با نام روح می‌شناسند. من واقعیه تو را نمی‌توان در آینه دید. تنها آینه‌ای که آن را واضح و روشن به تو نشان می‌دهد، خودت هستی که می‌دانی چه ذاتی داری و چه رفتاری؛ دروغ‌گویی، دزدی، مهربانی، سنگ‌دلی، راحت‌طلبی و... منی که هیچ‌کس جز خودت نه او را کامل می‌بیند و نه می‌شناسد. گاه من واقعی تو بسیار ترسناک و دهشتناک است؛ اما آنچه دیگران می‌بینند، منی رام، مهربان و دوست‌داشتنی است. گاهی من و تو گرگی هستیم در لباس میش. اما من مجازی، آن تویی است که در آینه می‌بینی، دست یا صورت، چشم، بدن و هیكل؛ من مجازی و آینه‌ای که طبق قوانین فیزیک تصویر مجازی به تو نشان می‌دهد. آری، تصویر درون آینه مجازی است. من مجازی مدام در حال نقصان، ضعیف‌تر شدن و پیرتر شدن است.

من مجازی بر اثر حادثه بخش‌هایی از خود را از دست می‌دهد؛ کور و کر یا معلول و فلج می‌شود و می‌میرد؛ اما آیا من واقعی هم با مردن من مجازی می‌میرد؟ بدن یا من مجازی ما تنبل است، دوست دارد بخوابد و بخورد تا کمتر انرژی مصرف کند. مغز به او فرمان می‌دهد انرژی کمتری مصرف کند تا کمتر کار کند. ذات من مجازی تنبل است؛ اما مأموریت بدن حمل و ارتباط دادن من

واقعی با دنیای مادی است تا من واقعی آنچه را لازم است کسب کند و به تعالی برسد. زمان کوتاه است و تا زمانی که من مجازی قدرت حیات دارد، به انسان وقت داده شده است.

روح یا من واقعی در طلب کمال و تعالی و پیشرفت است. بدن، جسم یا من مجازی در طلب راحتی و کم کاری و کاهلی است. ما زمانی پیروز هستیم که در تقابل روح و جسم برای پیشرفت و فرار از خرابودن، کاری کنیم که روح بر جسم پیشی بگیرد و پیروز شود؛ به عبارتی مأموریت ناممکن را ممکن کنیم.

جدال روح و جسم؛ روح می گوید من می خواهم در تحرک باشم، بینم، بشنوم و یاد بگیرم. بدن می گوید می خواهم بخوابم و بیاسایم. منی پیروز است که بر آن دیگری غلبه کند. ریشه بسیاری از مشکلات ما در همین تقابل روح و جسم است، چاقی، بیکاری، نادانی، فقر، قساوت و خریّت. روح که بزرگ باشد جسم برایش کوچک و ناتوان می شود. جسم حتی اگر نقص و مشکل هم داشته باشد، نمی تواند مانع روح شود.

مثل بسیاری از معلولین و ناتوانان جسمی که قلعه های دنیا را فتح کردند، من واقعی خود را تربیت کنید. آن را بزرگ کنید تا بر من مجازی شما، پیروز شود. آنگاه است که می فهمید چگونه خر نباشید.

صفر کله‌کنده

سومین راه برای خر نبودن (از میان هزاران راه)

از صفر تا بیست چه نمره‌ای به خود می‌دهید؟

دقیق فکر کنید؛ به تمام کارهایی که در زندگی کرده‌اید، تمام کارهایی که نکرده‌اید و تمام کارهایی که قرار است انجام دهید. همین جا تأمل کنید، مابقی مطالب را نخوانید. حتی اگر شده چند روز به این سؤال فکر کنید و یک نمره به خود بدهید، بعد مابقی مطالب را بخوانید.

برو... برو... فکر کن!

حال نمره‌ای را که به خود دادید، اینجا یادداشت کنید.

نمره:

بهترین نمره‌ای که می‌توانستید به خودتان بدهید چه نمره‌ای بود؟ بیست؟ مطمئناً از بیست بالاتر نداریم؛ اما آیا بیست بالاترین نمره است؟ من می‌گویم صفر بهترین نمره است که در هر مرحله از زندگی می‌توان به خود داد. با دادن بیست یا هر نمره دیگر خود را قانع می‌کنیم که ما به نهایت رسیده‌ایم یا سطح ما همین است و دیگر تلاش نمی‌کنیم و برای ادامه درجا می‌زنیم، چون ما به خود نمره بیست داده‌ایم. مگر بالاتر از بیست هم هست (چون ما خواستیم از صفر تا بیست به خود نمره دهید)؛ اما اگر همیشه به خود صفر دهیم، دنبال یک نمره بهتر و جبران و به دست آوردن نمره‌های بیشتر هستیم.

یادتان باشد که نمره صفر را به خودتان و بیست را به دیگران بدهید!
 تو به خود صفر کله‌گنده می‌دهی و همیشه دنبال بیست هستی؛ اما خرها
 همیشه فکر می‌کنند بیست هستند؛ فرق تو و آن‌ها در این است. هر جا احساس
 کردی به بیست رسیدی، دو آن را بردار، و گرنه خر می‌مانی.

به روز شدن (ارتقا)

چهارمین راه برای خر نبودن (از میان هزاران راه)

در یک هزارم ثانیه اتفاق می افتد. با اولین تصمیم فکری و ذهنی بی هیچ حرکتی، فقط در ذهن و در کوتاه ترین زمان ممکن که آن را درک می کنید. ثانیه بزرگ است. صد ثانیه بازهم بزرگ است و هزارم ثانیه شاید...

تصمیم برای تغییر کردن یا تحول. وقتی می خواهید از چاقی خلاص شوید و اندام زیبا داشته باشید، اما در دستتان یک شیرینی خامه ای خوشمزه دارید، در همان لحظه که تصمیم خود را می گیرید، کافی است اولین قدم را بردارید و آن کنار گذاشتن شیرینی خامه ای لذیذ و نگاه کردن به آن است. از این به بعد در حال به روز شدن هستید و با کنار گذاشتن شیرینی، یک انسان جدید، چون با خوردن آن ۱۰۰ گرم به وزنتان اضافه می شد؛ اما حالا ۱۴۸ کیلو و ۲۰۰ گرم هستید و اگر آن را خورده بودید، ۱۴۸ کیلو و ۳۰۰ گرم شده بودید. اولین قدم ۱۰۰ گرمی تان را برداشتید. زیاد هم سخت نبود، فقط از یک شیرینی خامه ای صرف نظر کردید. حال اگر هر روز چند قدم ۱۰۰ گرمی بردارید، خواهید دید در ماه ۱۰۰۰۰ گرم و در سال ۱۰۰۰۰۰ گرم قدم برداشتید و برای قدم های سال آینده حاضرید کارهای سخت تری انجام دهید. شما فقط با ۱۰۰ گرم، به روز شدن را آغاز کردید و هر روز یک انسان جدید شدید. هر روز متحول تر از دیروز و به روزتر از دیروز؛ اما اگر سرعت به روز شدنتان کم یا قطع شد، دوباره شروع کنید؛ با ۵۰ یا ۱۰۰ گرم و همین ۵۰ گرم ها و ۱۰۰ گرم ها، اراده برداشتن قدم های کوچک برای

خر

رسیدن به هدف‌های بزرگ است. اراده حتماً نباید بزرگ و قوی شروع شود. شما اراده کنید برای یک حرکت کوچک و از آن برای رسیدن به حرکت‌های بزرگ استفاده کنید. اراده همین است، برداشتن یک قدم کوچک! اراده کنید خر نباشید! (این مثال بود و می‌توانید از آن برای هر مقصد و هدفی استفاده کنید.)

یک فحش جدید یاد بگیریم

پنجمین راه برای خر نبودن

ما به دنیا آمدیم، می‌آموزیم، می‌خوریم و کار می‌کنیم تا... هر لحظه از حرف‌ها، کارها و اعمال دیگران تجربه کسب کنیم. گاهی هم از کنار تمام این‌ها ساده و بی‌توجه رد می‌شویم، مثل خر برلینلت فرقی ندارد؛ اما ما آمده‌ایم که دست از روزمرگی برداریم. ما آمده‌ایم زندگی نکنیم تا فقط زنده باشیم، ما آمده‌ایم به این دنیا تا خط صاف میان تولد و مرگمان را به موج‌های سینوسی پر از فرازونشیب تبدیل کنیم؛ ما آمده‌ایم که برسیم و خر نمیریم. ما برای همه این‌ها که گفتیم یک تلنگر نیاز داریم. تلنگری که سدِ خریّت را بشکند. یک کلمه یک حرف یا حتی یک فحش می‌تواند ما را از جایمان بلند کند و به خودمان بیاورد که برای چه چیز آمده‌ایم و زمان اندک عمر خود را برای چه چیز این‌گونه بیهوده هدر می‌دهیم. یک تلنگر، یک انگیزه و گاهی یک فحش هم می‌تواند به ما انگیزه بدهد تا به مقصد نهایی‌مان برسیم و از خربودن و خرماندن رها شویم. این همه تلنگر خوب به انگیزه‌های بالا منتهی می‌شود، پس چرا فحش؟

بعضی وقت‌ها باید یک فحش جدید یاد گرفت تا ما را بیدار کند، به ما تلنگر بزند و در ما انگیزه ایجاد کند. انگیزه همین است، یک چیز ساده که باعث یک اتفاق بزرگ می‌شود. اگر از آن همه خوبی که در اطراف است نتوانستید انگیزه‌ای برای خود دست‌وپا کنید، بروید و از کسی تشکر کنید که به شما فحش داد و بیدارتان کرد تا به خودتان بیاید. او مثل خر به شما گفت «مگر خری!»



فرمول ضد خر

ششمین راه برای خر نبودن (از میان هزاران راه)

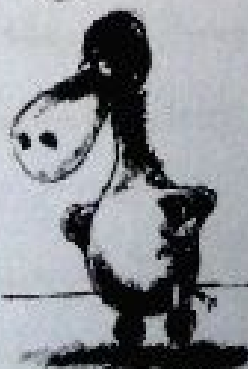
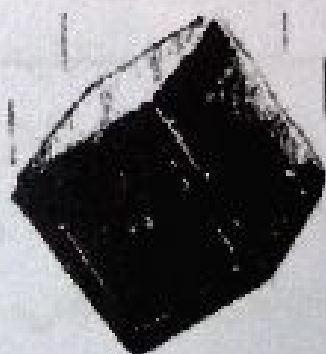
بسیاری برای حل مشکلات زندگی یا حل اتفاقات و موارد ساده زندگی، بحث و جدل‌ها، کسب‌وکار، درس و تحصیل، خورد و خوراک و حتی موفقیت و حتی برای آنکه احساس خرابودن نکنند، دنبال فرمول می‌گردند و از هر کس سؤال می‌پرسند و فرمول می‌خواهند تا طبق آن جلو بروند و به آنچه می‌خواهند برسند؛ اما استفاده از فرمول دیگران ما را به آنچه خودمان می‌خواهیم نمی‌رساند، به آنچه آن‌ها خواسته‌اند می‌رساند، آن هم شاید؛ چون شرایط هر شخص با دیگری تفاوت دارد.

اصلاً شاید فرمولی که برای موفقیت از دیگری مطالبه می‌کنید من‌درآوردی باشد و آن شخص برحسب اتفاق و شانس به موفقیت رسیده باشد و حال یک فرمول بی‌خود به شما می‌دهد. اگر این‌گونه هم نباشد، دیگران برحسب شرایط و اوضاع و احوال فردی خود فرمول در اختیار شما می‌گذارند و حتی وقتی پیش مشاور بروید هم او با توجه به شرایط فکری خود و تصویری که از شرایط و تعریف‌های شما و خواسته‌های شما دارد به شما راهکار و فرمولی ارائه می‌دهد که ممکن است درست و صحیح نباشد و در مورد شما پاسخ ندهد، زیرا او را به‌عنوان مشاور می‌شناسید و شرایط روحی و فکری شما این نکته را پذیرفته است که چون مشاور است پس اشتباه نمی‌کند، از این رو خود را مجبور به قبول فرمول او می‌کنید.

گاهی مدت زمان زیادی را صرف می‌کنید تا از این راهکارها و فرمول‌ها برای خود آینده‌ای پذیرفتنی بسازید، اما بعد متوجه می‌شوید که آن‌ها در مورد شما

جواب نمی‌دهند و پیش مشاوره دیگری می‌روید و به او می‌گویید من نزد فلان مشاور و روان‌شناس رفتم، که خیلی هم معروف است، اما جوابی نگرفتم. شاید این مشاوره‌ها و طلب فرمول از دیگران و افراد موفق به شما کمک کند؛ اما این کمک باید فقط در راستای ایجاد تلنگر و انگیزه باشد، نه اینکه شما خودتان را مجبور کنید به وسیله این فرمول که فلانی با آن به موفقیت رسیده است یا فرمولی که مشاور به شما داده است به موفقیت و مقصد خود برسید.

فقط به فرمول دیگران وابسته بودن خیریت است، چون شما خودتان را بهتر از هر کس دیگری می‌شناسید و به سبب احساس ضعف دست به خیریت می‌زنید. پس این نکته را فراموش نکنید که شاید یک فرمول تقلیدی از دیگران، کار شما را تا حدی جلو ببرد، اما آن فرمولی که خودتان برای خود طراحی می‌کنید، شما را صدها قدم جلوتر می‌برد. من نمی‌گویم از فرمول دیگران استفاده نکنید، اما تا زمانی استفاده کنید که فرمولی جدید برای خودتان و برحسب شرایط و موقعیت‌تان تنظیم کنید و بسازید؛ بهترین فرمول مناسب هر فرد را خود آن فرد می‌تواند طراحی کند.



خربازی

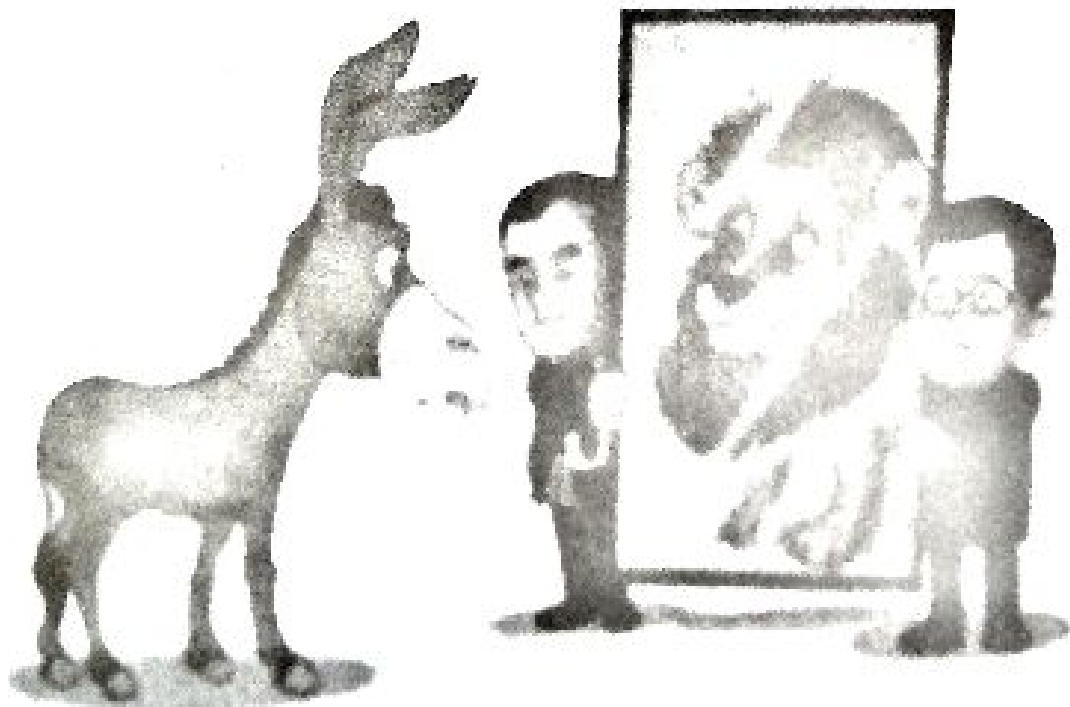
هفتمین راه برای خر نبودن (از میان هزاران راه)

این یک بازی است. می‌خواهیم با هم بازی کنیم. وقتی برای بار اول کسی را می‌بینید و با او برخورد می‌کنید، اندکی حرف می‌زنید، هم‌صحبت می‌شوید و شاید هم از یک چهارراه تا چهارراه دیگر در تاکسی و... با او سفری کوتاه می‌کنید. در ذهن خود اولین کاری که به‌صورت اتوماتیک انجام می‌دهید تحلیل شخصیت فرد مقابل است. با شعور است، تحصیل کرده است، دروغ‌گو و خالی‌بند است، عجب خری است، ساده و احمق است، زیرک و پدرسوخته است و... و با توجه به تحلیل‌تان در برابر او گارد می‌گیرید، با بحث‌های علمی و اظهارنظرهای ادبی او یا تعریف‌های بی‌پایه و اساسش با احتیاط، متانت و ادب برخورد می‌کنید یا اصلاً او را تحویل نمی‌گیرید، حتی ممکن است جواب سؤال او را هم ندهید.

چه چیز باعث شد چنین تحلیل‌هایی از طرف مقابل در ذهن خود بکنید و متقابل، برحسب آن با او رفتار کنید؟ ظاهر و شرایط فیزیکی، نوع پوشش و کفش، بویی که از او متساعد می‌شود و...؟ گاهی ما با دیدن این شرایط طرف مقابل را تحلیل می‌کنیم؛ مثلاً اگر فرد آراسته، خوش‌پوش و خوش‌سخن بود، او را باشخصیت و شعور تلقی می‌کنیم، اما پس از برخورد می‌فهمیم طرف مقابل عجب خری است و برعکس.

حال بازی را شروع می‌کنیم. مقابل آینه بروید و فکر خود را کاملاً خالی کنید. فرض کنید شخصی که در آینه می‌بینید شما نیستید و برای بار اول او را می‌بینید.

شروع کنید به تحلیل او از هر نظر؛ در او چه می بینید؟ بی تعارف و بدون پارتی بازی تصویر آینه را تحلیل کنید، همان کاری که در بیرون و در برخورد با افراد دیگر انجام می دهید. چه ضعف‌ها و چه نقاط قوتی در او می بینید؟ نقاط ضعف خود را بشناسید. هیکل، ظاهر، طرز نگاه و... حال با خودتان در آینه حرف بزنید. به آن تصویری که در آینه می بینید چه می گوئید؟ چگونه سر صحبت با او را باز می کنید؟ اگر طرز برخوردتان با تصویر درون آینه زیاد خوب نیست، بدانید که دیگران هم در جامعه شما را این گونه و شاید بدتر از این می بینند. پس آن را اصلاح کنید. برای من نیز بگوئید که به تصویر فرد در آینه چه گفتید؟



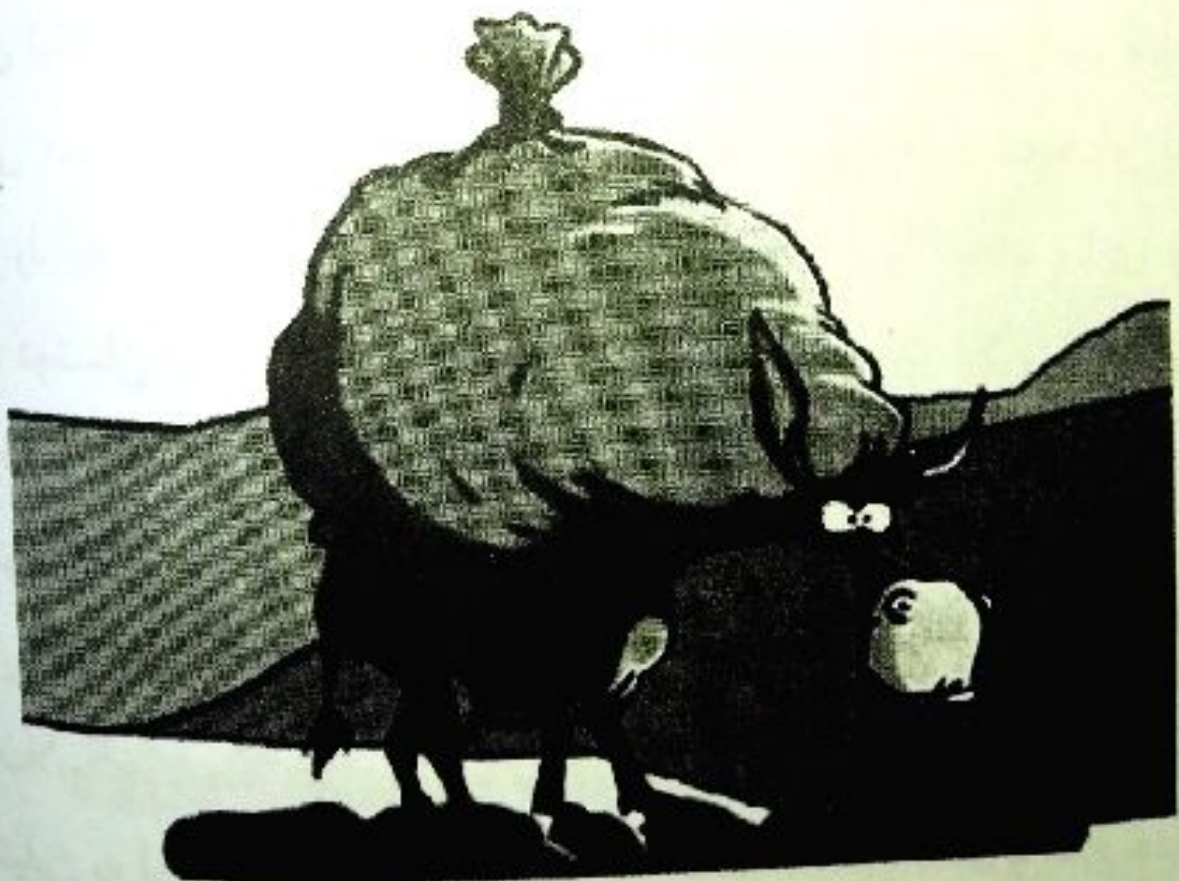
وقتی مثل خر کتک می خوریم

هشتمین راه برای خر نبودن (از میان هزاران راه)

خر برای اینکه باری را جابه‌جا کند، با شلاق کتک می‌خورد. جلو می‌رود و باز چند قدم می‌ایستد و دوباره ضربه و کتک می‌خورد، اما انگار نه انگار که کتک می‌خورد. خر آرامش خود را به‌طور عجیب و خرگونه حفظ می‌کند، انگار هیچ اتفاقی نیفتاده است. گاهی اوقات زندگی با ما مثل خر رفتار می‌کند. ما باید زندگی کنیم و ناملایمات، دردها، سختی‌ها، فقرها، بی‌پولی‌ها و بدی‌های بسیار دیگر را، که مثل شلاق به پشت ما می‌خورند، تحمل کنیم؛ اما باید باری را که روی دوشمان است به منزل برسانیم تا از شر ضربات شلاق خلاص شویم. اگر چموشی کنیم و با ناآرامی بار را به زمین بزنیم، باید متحمل ضربات شلاق بیشتری شویم.

پس چه بهتر آرامش خود را حفظ کنیم تا بار به مقصد برسد و ضربات کمتر یا اصلاً حذف شوند. وقتی آرزو یا نیازی داریم که باید برآورده‌اش کنیم و برای دستیابی به آن باید زمان و مسیری را طی کنیم، ناآرامی، حسد و طمع همچون ضربات شلاق می‌شوند که اگر آرام نگیریم، بیشتر و دردناک‌تر می‌شوند. فلانی خانه خرید و من نخریدم، از این رو، با حسادت و طمع در راه رسیدن به هدفمان، که خانه و مسکن است، قدم برمی‌داریم. حتی اگر مطمئن باشیم که در نهایت به هدف خود می‌رسیم هم باز ضربات شلاق حسد و طمع ما را تا رسیدن به هدفمان سخت‌آزرده‌خاطر می‌کنند؛ اما می‌توان همین مسیر را با آرامش و بدون

شلاق حسادت و طمع پشت سر گذاشت و با فکری آزادتر به سوی مقصد و هدف حرکت کرد؛ ذهنی که قسمت اعظم آن خالی از خصلت‌های بد است، می‌تواند جایگاه فکرها، ایده‌ها و خلاقیت‌هایی شود که ما را صاحب یک خانه که نه، صاحب چندین خانه می‌کند. ضربات شلاق زندگی را با آرامش و نیت‌های خوب دفع کنید تا بیشتر از آنچه تصور داشتید به دست آورید و زندگی با شما مثل خر رفتار نکند. آن‌ها که اسیر خصلت‌های بد شده‌اند خرنند و زندگی مثل خر به آن‌ها سقلمه و شلاق می‌زند. مطمئناً زندگی بدون حسد و طمع زیباتر است، چون این خصلت‌ها جز حرص و آز چیزی ندارند.



خرمُخ

نهمین راه برای خر نبودن (از میان هزاران راه)

کلمه خرمُخ کلمه‌ای که شاید نسبت به واژه‌های دیگر ترکیبی با خر کمتر به گوش ما رسیده باشد و دو تعبیر و معنا می‌توان از آن کرد. وقتی می‌گویند «طرف عجب خرمخیه!»؛ یعنی عجب فکری داشته است که این اختراع یا کار و درآمد را کسب کرده است. از طرف دیگر، گاهی وقتی می‌گویند «عجب خرمخیه!»؛ یعنی چیزی بارش نیست، آماده و مفت خورده و دستش جلو این و آن دراز است. شما جزء کدام دسته هستید؟

اگر یک هزار تومانی به شما بدهند و بتوانید آن را به صد هزار یا هزار و حتی یک میلیون هزاری تبدیل کنید، خرمُخ هستید؛ اگر هم نتوانید باز خرمخید. من با آن یک هزاری یک دفتر خریدم و در آن اولین کتابم را نوشتم. کتابم را چاپ کردم و از جیب هر کس که آن را خرید و خواند به جای یک هزاری، چندین هزاری بیرون کشیدم و از پول آن یک دفتر دیگر خریدم و کتاب بعدی را نوشتم و چاپ کردم و از جیب کسانی که کتاب دوم را خریدند و خواندند، چندین میلیون هزاری بیرون کشیدم و کتاب‌های بعدی و بعدی را نوشتم، حال آن هزاری به میلیون‌ها هزاری تبدیل شده است که هر روز به تعداد آن‌ها افزوده می‌شود. من با یک دفتر هزاری شروع کردم، شما هزاری خود را به چی تبدیل می‌کنید؟ در بخش پایانی کتاب بنویسید و برایم پست کنید.

برای خرمخ شدن فقط کافی است بفهمیم از چیزهای کوچک و کم‌ارزش
چطور می‌شود چیزهای بزرگ و باارزش ساخت.



دچار

دهمین راه برای خر نبودن (از میان هزاران راه)

بعضی در زندگی صاحب چیزهایی هستند که دیگران ندارند؛ بسیاری پول و ثروت دارند و بسیاری ندارند. آیا کسی می‌تواند بگوید که شخص پیاده‌ای که خودرو و ماشین ندارد، از شخصی که ماشینش صدبرابر زندگی اوست کمتر احساس لذت، رضایت و خوشبختی می‌کند؟ ممکن است شما در زندگی خیلی چیزها نداشته باشید؛ اما خوشبخت باشید و پیاده از خانه بیرون بیایید و از هرچه اطرافتان است لذت ببرید؛ اما کسی دیگر همه چیز داشته باشد از جمله ماشین گران‌قیمت؛ اما جز استرس، ناراحتی و نارضایتی از شرایطش چیزی دیگر را حس نکند.

ما بسیاری اوقات خیلی چیزها کم داریم و برای داشتن آن‌ها حرص می‌زنیم و خیلی چیزها را که داریم در راه به دست آوردن آن‌ها از دست می‌دهیم؛ به طمع پول و ثروت، خواب راحت و خوش و سلامت را جا می‌گذاریم و دچار، دچار، دچار فکرها و حرص‌هایی می‌شویم که فقط موی سرمان را سپید می‌کنند و دلمان را هر روز پیرتر از دیروز. اگر میلیاردها ثروت داشته باشی اما احساس خوشبختی نکنی، انگار هیچ نداری و انگار فقیری بی‌چیز هستی، با این تفاوت که آن کارتن‌خواب کنار خیابان شانزدهم هم هیچ چیز ندارد و دغدغه‌ای هم برای از دست دادن آن‌ها ندارد، ولی تو احساس خوشبختی نمی‌کنی و دغدغه هم داری. گاهی ما دچار، دچار، دچار این فکر آزاردهنده می‌شویم که خوشبختی خود را جا

گذاشتیم و به حرص، استرس و تپش قلب مبتلا شدیم؛ قلبی که برای پول
می‌تپد نه عشق، از ترس از دست دادن می‌تپد نه برای به دست آوردن دل!



وراج

یازدهمین راه برای خر نبودن (از میان هزاران راه)

حراف، وراج، زیاده‌گو؛ برخوردار با این افراد ممکن است آزاردهنده باشد. آن‌ها بی‌اعتنا و بی‌آنکه توجه کنند حرف می‌زنند؛ حتی از مسائل خصوصی زندگی‌شان. فقط می‌خواهند حرف بزنند تا شاید ارضا شوند و از عقده خودکم‌بینی فرار کنند. برخی هم برای جلب توجه و جبران نواقص ظاهری و شخصیتی خود در جمع‌ها حرافی می‌کنند؛ اما مهم این است که بعضی اوقات از حوصله خارج می‌شوند. وراجی، حرافی و زیاده‌گویی می‌تواند در برخی موارد بسیار خطرناک باشد، چون فرد حراف را در شرایطی قرار می‌دهد که ممکن است برای ابراز وجود یا اثبات برخی حرف‌هایش مثال‌ها و مواردی را تعریف کند که جزء خط قرمزهای زندگی هر شخص است. او می‌تواند در خلال زیاده‌گویی‌های خود ایده، نظریه، تجربه یا کار و فعالیت اقتصادی انجام‌نشده را لو بدهد، چون خر است و نمی‌فهمد که نباید هر چیزی را هر جایی بگوید. عده زیادی از این افراد این‌گونه بسیاری از ایده‌های خود را سوخت می‌کنند، به‌ویژه اگر در جمعی باشند که هیچ شناختی از آن‌ها ندارند. افراد تیز و به‌اصطلاح گرم زیادی آماده‌اند که این خران را بدرند، آن‌ها بدون یک قطره خون. درواقع آن‌ها با سکوت خود و ترغیب شما به ادامه حرف‌زدن، از لابه‌لای صحبت‌هایی که شما حتی فکر نمی‌کنید بعداً علیه‌تان استفاده شود، نکاتی را بیرون می‌کشند که بعدها زیاده‌گوها بلند به خود می‌گویند که عجب خری بودم که این حرف‌ها را جلو آن‌ها زدم.

قبل از جاری شدن هر کلام به آن فکر کنید تا به خودتان خر بودن را نسبت ندهید؛ زرنگ باشید و از لابه لای کلام خرها ایده‌های ناب را بیرون بکشید، چون اگر کسی کاری را زودتر از دیگری به پایان برساند، اعتراضی نخواهد شد.
پس خر و طعمه گرگ‌ها نباشیم!



بقچه افکار

دوازدهمین راه برای خر بودن (از میان هزاران راه)

انسان‌های موفق کسانی هستند که در زندگی هیچ‌گاه اجازه ندادند واژه خر دنبال اسمشان بیاید. افراد ثروتمند و مشهور و درکل، کسانی که خوشحال و خوشبخت هستند، نمی‌گذارند حتی یک فکرشان به ورطه فراموشی سپرده شود. اگر به اهمیت این نکته برسیم که هر فرد موفق، ثروتمند یا مشهور با یک فکر و فقط یک فکر از جا بلند شده است و به آنچه خارج از تصورش بوده رسیده است، ارزش افکار خود و ایده‌های خود را بیشتر می‌دانیم، حتی ایده‌های ساده و پیش‌پاافتاده. فسیلی از فکرها و ایده‌های ساده و به اصطلاح پیش‌پاافتاده هم می‌توانند بسیار کارآمد و پول‌ساز باشند، کافی است ارتباط آن‌ها را با پول پیدا کنیم. بسیاری از خدمات پول‌ساز هستند، فقط کافی است راه ارتباطی آن‌ها را با پول پیدا کنیم. جابه‌جایی پول از جایی به جای دیگر، از جیبی به جیبی دیگر و از جیب‌ها به جیب شما. کشف این ارتباط پولی مهم است. بقچه افکار کارش همین است. تا به حال چند فکر ناب به ذهن شما رسیده است که به سبب حفظ و یادداشت نکردن آن‌ها فراموش شدند و دیگر به یادتان نیامدند تا زمانی که در موقعیتی دیدید دیگری همان ایده و فکر ساده را عملی کرده است؟ افکار و برنامه‌های آینده و حتی آرزوهای خود را در بقچه افکارتان ذخیره کنید تا در موقع لزوم بدون فراموشی از آن‌ها استفاده کنید. هر چند مدت به آن‌ها سر بزنید و بسنجید که می‌توانید آن‌ها را عملی کنید یا نه.

خر
این بچه می تواند حافظه گوشی تلفن همراه شما باشد یا یک تکه کاغذ، فقط
نگذارید چیزی از دست برود.



سطل آشغال

سیزدهمین راه برای خر نبودن (از میان هزاران راه)

در زندگی چیزهایی هست که باید دورشان ریخت و سوزاند تا دست هیچ کس نیفتند.

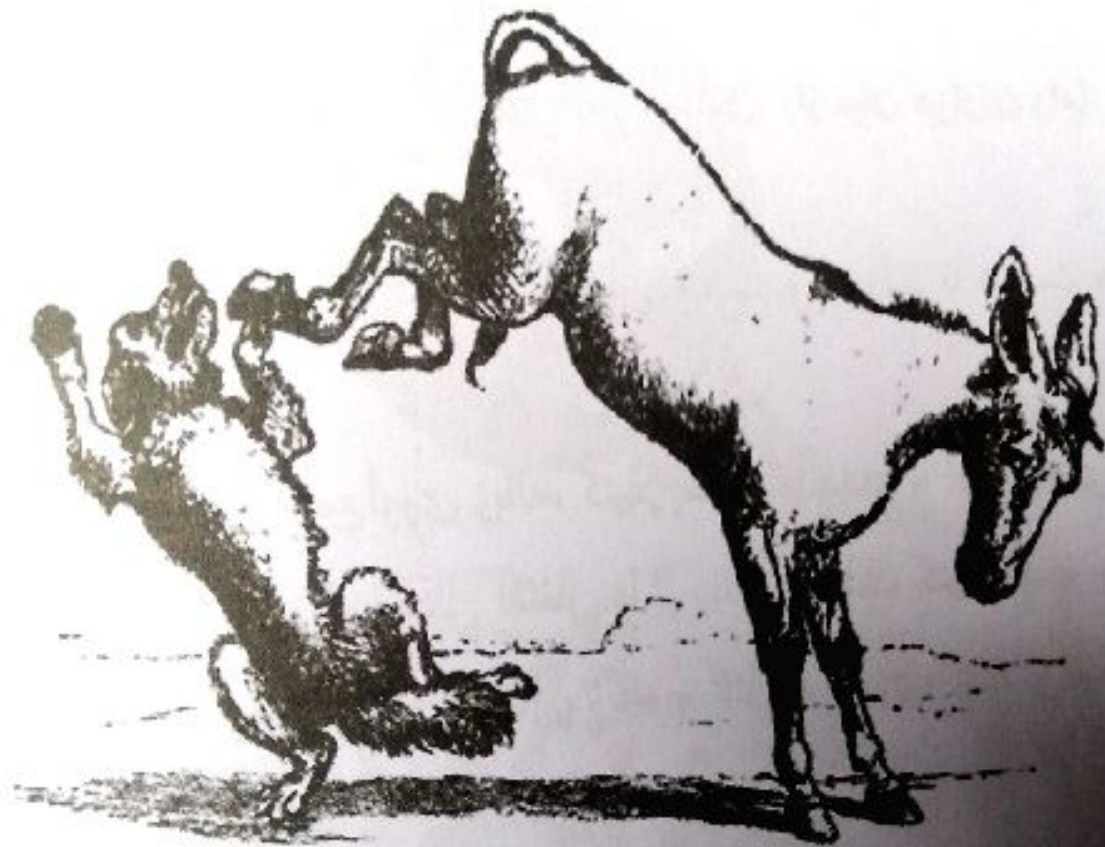
کار سطل آشغال جمع آوری زباله، کثیفی‌ها، ته‌مانده‌ها و آشغال‌های غیرقابل استفاده در خود است. اگر سطل آشغال را از زندگی حذف کنیم، همه جا را گند برمی‌دارد و همه جای زندگی آشغال، زباله و کثافت با بوی گند و یک صحنه ناخوشایند دیده می‌شود.

آیا می‌شود در چنین محیط کثیفی زندگی کرد؟

ما هم برای درون، ذهن و افکار خود یک سطل زباله لازم داریم تا تمام افکار بد، تجربه‌های ناشایست، کجی‌ها، بدون استفاده‌ها و بوهای گندی که در زندگی مان به مشام می‌رسد و خریتهایمان را درون آن بریزیم. با چنین ذهن کثیف، آلوده و آکنده از خریت نمی‌توان راحت زندگی و فکر و ایده‌پردازی کرد، زیرا هر گوشه‌اش یک صحنه ناخوشایند است؛ یک سطل آشغال بزرگ و شاید نمی‌دانم کوچک، شما بگویید چه اندازه لازم است؟

سطل را در گوشه ذهنتان قرار دهید. شکل و شمایلش را خودتان طراحی کنید، رنگ، طرح، در و... آن را پر کنید و درش را بگذارید. محیط ذهنتان را تمیز و ضد عفونی کنید. همه را در سطل بریزید، حال راحت نفس بکشید؛ نگذارید دیگر خریت محیط زندگی‌تان را آلوده کند. در سطل را زمانی باز کنید که فقط

می‌خواهید زباله دیگری درونش بریزید. فقر، حسد، دروغ، دزدی، بی‌هدفی،
نامردی و درکل بدی و خریت درون سطل بریزید.



به خرها اعتماد نکنید

چهاردهمین راه برای خر نبودن (از میان هزاران راه)

خرها ظاهر ساده و احمقانه‌ای دارند؛ این ظاهر ساده و احمقانه باعث می‌شود افراد زیادی به آن‌ها ترحم کنند، درواقع حس ترحم دیگران را با این ظاهر ساده احمقانه و خرفت‌گونه برمی‌انگیزند. این مصداق برای بسیاری از افراد جامعه نیز کاربرد دارد. خیلی‌ها ظاهر ساده و احمق‌گونه دارند، اما این ظاهر ساده و خرفت‌گونه می‌تواند سلاحی قوی، کارآمد، کشنده و تأثیرگذار باشد، زیرا با همین ظاهر و رفتار احمقانه و ساده اعتماد و ترحم دیگران را به خود جلب می‌کنند و اهداف خود را به راحتی پیش می‌برند و زمانی که شما به خودتان می‌آیید، می‌بینید فریب خورده‌اید. فریب یک ظاهر دروغی و خرگونه و درونی گرگ‌صفت. به ظاهر و رفتارهای خرگونه اعتماد نکنید، چون این سلاح در عین سادگی و پیش‌پاافتاده بودن، بسیار خطرناک و مهلک است و می‌تواند جان و مال و آرامش شما را به شدت تحت تأثیر قرار دهد. اما آن روی سکه نیز هست، حالا که یاد گرفتید، می‌توانید از این سلاح برای پیشبرد اهداف خود و رسیدن به مقاصد خود استفاده کنید. از سلاح خر بودن، سلاح به خربت زدن. شما می‌توانید از این حربه برای پیشبرد آنچه می‌خواهید به دست بیاورید استفاده کنید و از دیگران پیشی بگیرید. به خرها اعتماد نکنید و با سلاح خربت دیگران را کسب کنید، درواقع شما در بعضی مواقع یک نقاب خربت به چهره می‌زنید تا سیرت اصلی‌تان پشت این نقاب پنهان شود، آنگاه می‌گویند یک خر ما را فریب داد یا می‌گویند یک خر ما

را گول زد. پس همیشه به این نکته فکر کنید که در پس این ظاهر خرگونه، ساده و احمقانه ممکن است یک گرگ گرسنه و درنده منتظر شما باشد. باز هم می‌گویم به خرها اعتماد نکنید.

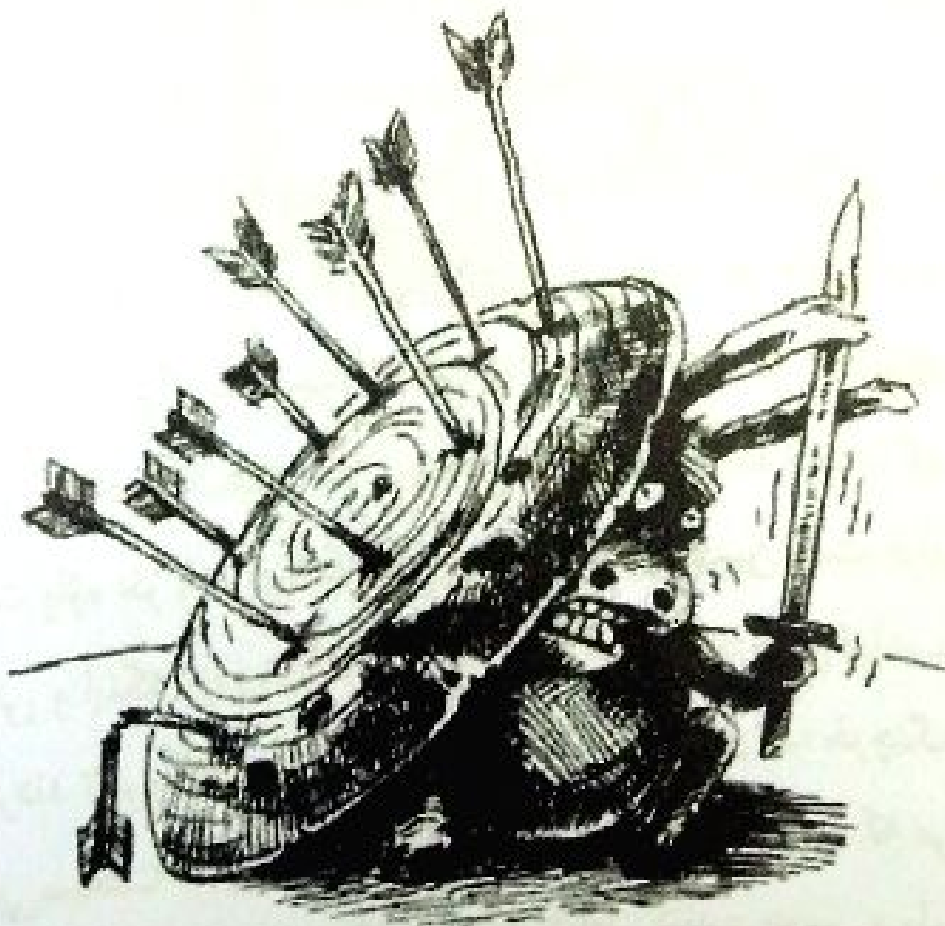


خرچنگ

پانزدهمین راه برای خر نبودن (از میان هزاران راه)

بعضی وقتی به چیزی یا جایی می‌رسند، به منصبی، به قدرتی، به سمتی و جایگاهی که می‌توانند چنگ بزنند به آنچه تا به حال نمی‌توانستند به آن دست‌درازی کنند، به افرادی کاملاً متفاوت تبدیل می‌شوند و می‌خواهند با عجله هر آنچه تا به حال در زندگی نداشتند و آرزوی آن را داشتند، از راه این جایگاه و قدرتی که به دست آورده‌اند و اعتمادی که به آن‌ها شده است به دست بیاورند. آن‌هایی که دستشان کوتاه بود و پنجه‌شان کوچک، حالا تبدیل به خرچنگ‌هایی شده‌اند با چنگال‌های بزرگ، قوی و بُرنده؛ اما نمی‌دانند که حتی خرچنگ‌های بزرگ هم طعمه دیگر شکارچیان‌اند. هر چه خرچنگ بزرگ‌تر، طعمه‌ای لذیذتر. خیلی‌ها آرزوی خرچنگ‌شدن دارند و وقتی به آن می‌رسند، خود را گم می‌کنند. کلاً خصلت واژه خر و درآمیخته شدن آن با هر چیزی همین است، فراموش کردن جایگاه قبلی و اینکه روزی زیر دست یک خرچنگ بوده‌اند و می‌خواهند هر آنچه دیگران کردند تکرار کنند و از آن‌ها عقب نمانند. آن‌ها به یک خرچنگ بی‌رحم، بی‌فکر و بی‌سیاست تبدیل می‌شوند که فقط می‌خواهند تا جایی که می‌توانند از این شرایط استفاده کنند و با چنگال‌هایشان چپاول کنند و حرص و طمع خود را فرو نشانند ولی جنبه خرچنگ‌شدن ندارند. خیلی‌ها با خرچنگ‌شدن خود را می‌بازند؛ بی‌مهابا جلو می‌روند بی‌آنکه فکر کنند؛ می‌خواهند فقط چپاول کنند. خرچنگ‌شدن جنبه و شجاعت می‌خواهد. دست‌درازی به چیزهایی که متعلق به

ما نیست خریّت است. ما باید این جنبه خرچنگ شدن را در خود تقویت کنیم تا زمانی که به آن دست یافتیم و در موقعیت آن قرار گرفتیم خود را نبازیم، چون دیر یا زود همه می فهمند که ما مرتکب چه خریتی شده ایم و آنگاه است که باید آنچه را با چنگال های خرگونه خود به دست آورده ایم یا موقعیتمان به ما هدیه داده است، صد برابر بیشتر پس دهیم و تاوان دهیم. این پس دادن فقط خسارت مالی نیست، زیرا ترس، استرس، نگرانی، افکار ناخوشایندی که شما را آزار می دهند، سال ها می توانند بدترین عذاب برای این خریّت شما باشند. جنبه و شجاعت خرچنگ بودن را داشته باشیم.



اهرم فشار

شانزدهمین راه برای خر نبودن (از میان هزاران راه)

خر اصولاً حیوان تنبلی است، یعنی سخت از او کار می‌کشند؛ دقت کنید!!! به‌شدت از او کار می‌کشند! تا جایی که مجبور نباشد به‌شدت تنبل است. یعنی تا زمانی که مجبور نشود کاری انجام نمی‌دهد و به تنبلی ادامه می‌دهد تا زمانی که او را به‌زور شلاق یا قرار دادن طعمه فریب‌دهنده غذایی مثل هویج در جلوی او به بهانه به دست آوردن آن، به جلو حرکت می‌دهند تا چرخ آسیابی را به حرکت درآورد، آن هم از روی گرسنگی و برای به‌دست آوردن آن هویج؛ مبحثی که قبلاً در مورد آن توضیح دادیم. درواقع تا از یک اهرم فشار برای خر استفاده نشود، از جایش تکان نمی‌خورد و به تنبلی ادامه می‌دهد. مغز انسان نیز به‌طور ذاتی تنبل است و تا جایی که امکان داشته باشد بدن فرمان می‌دهد که استراحت کند و انرژی کمتری مصرف کند تا از آن طرف فعالیت کمتری برای کسب همان انرژی و جبران آن داشته باشد؛ اما من واقعی انسان یعنی روح ذهن درک عقل شعور و هر آنچه من واقعی انسان را تشکیل می‌دهد در تضاد با این تصمیم‌گیری مغز است، یعنی دوست دارد از بدن کار بکشد تا پیشرفت کند و به تعالی برسد. انسانی موفق است که بر این تنبلی چیره شده است و برای مقابله با آن یک اهرم فشار برای خر درون خود استفاده نمی‌کند. گاهی نیاز به چند اهرم فشار است و شما فکر می‌کنید با توجه به روحیات و اخلاقیات‌تان از چه اهرم‌های فشاری استفاده کنید؟ تا به حال به این نکته فکر کرده‌اید که چه اهرم‌های فشاری

روی شما مؤثر هستند؟ بعضی با یک اهرم فشار کوچک کمی حرکت می‌کنند و بعضی با چندین اهرم فشار از جا تکان نمی‌خورند. تابه‌حال با این واژه‌ها روبه‌رو شدید؟ «به غیرت بر نمی‌خورد که تا این لحظه خوابی؟ به فکر آینده باش، برای خوابیدن وقت بسیار است، تا کی می‌خواهی در این موقعیت کاری بمانی؟ باید پیشرفت کنی، جایگاه تو اینجا نیست، حیف تو نیست با این همه استعداد؟» این‌ها کلمات و جمله‌هایی هستند که می‌توانند اهرم‌های فشار ما را طراحی کنند. اهرم‌هایی که تحمل بلندکردن ما را از سر جایمان و موقعیتی که در آن هستیم، داشته باشند. انگیزه یک اهرم فشار است و برای فائق آمدن بر خر درونی و تنبلی ناشی از آن، باید برای خود به طراحی و ایجاد انگیزه پردازیم. انگیزه قوی‌ترین اهرم فشار است، چون می‌تواند شما را در هر شرایط و موقعیتی به تلاش و تکاپو وادار کند.

نره خر

هفدهمین راه برای خر نبودن (از میان هزاران راه)

حس مسئولیت‌پذیری، قبول یک مسئولیت بزرگ یا کوچک برای پیشبرد اهداف زندگی، باید مسئولیت‌پذیر باشیم، تا زمانی که از کودک درون خود پیروی می‌کنیم نمی‌توانیم هیچ مسئولیتی را قبول کنیم. درواقع ما خودمان، خود را فریب می‌دهیم و می‌خواهیم برای فرار از مسئولیت و بزرگ‌شدن، خودمان را به خری بزنییم یا در کودک درون خود باقی بمانید. اما باقی‌ماندن در کودک درون و خریت، ما را محکوم به درج‌زدن می‌کند، درج‌زدنی که نتیجه‌اش همیشه خوشایند نیست، زیرا آب را که همیشه می‌گندد، ما باید قبول کنیم که نره‌خر و بزرگ شده‌ایم و برای بزرگ بودن از لحاظ فکری نیز باید احساس مسئولیت کنیم، در غیر این صورت، فقط تن گنده کرده‌ایم و درواقع همان کودک مانده‌ایم و در خریت غلت می‌زنیم. ما باید متناسب با سنمان رفتار کنیم و از سنمان نیز سال‌ها جلوتر باشیم، در غیر این صورت، کلمه نره‌خر بی‌استفاده و بی‌مصرف کاملاً پراکنده ماست. برای فرار از فقط نره‌خر بودن باید به دنبال کسب علم، تجربه، آموزش و عمل‌های کسانی باشیم که راه نره‌خر بودن را سپری کردند و از آن‌ها جلو بزنییم، مثل آن‌ها نباشیم، بزرگ‌تر از آن‌ها شویم، چون دنیا دو فرد مثل هم را نمی‌خواهد. دنیا نیاز به افراد بزرگ و بعد بزرگ‌تر و جدید دارد. در دنیا نره‌خر زیاد است.



Handwritten text in Arabic script, appearing to be a list or notes, located below the photograph. The text is faint and partially obscured by the image's quality.

سمج

هجدهمین راه برای خر نبودن (از میان هزاران راه)

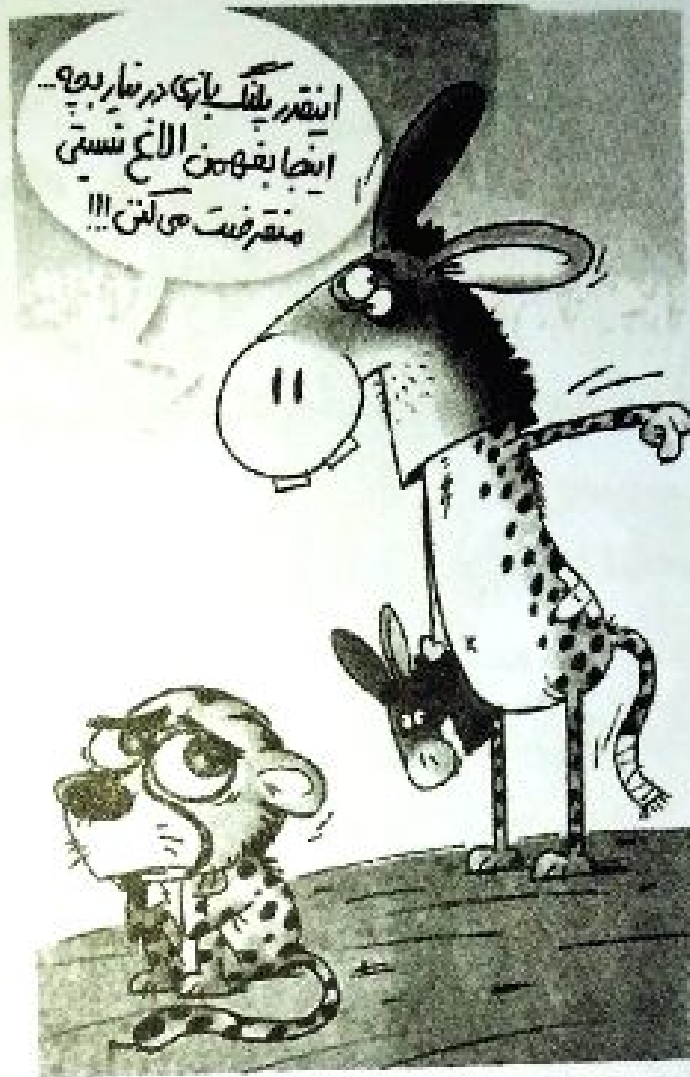
پشه سمج است و با یکبار پس زدن و صدبار پس زدن هم دست از سر هدفش برنمی‌دارد، انگار برایش کنار رفتن تعریف نشده است، انگار شکست‌های قبلی را زود فراموش می‌کند و طور دیگر وارد عمل می‌شود تا در آخر نیشش را وارد بدن قربانی کند و خونس را بمکد. با آن جثه کوچک فیل را عاصی می‌کند چون سمج است. برای فرار از خرنبودن لازم است گاهی سمج بود. تکرار و سماجت دروازه‌های شهر آمال و آرزوهای شماست. این تکرار و سماجت وقتی هدفمند شود تبدیل به پشتکار می‌شود، دشمن خطرناک خریّت. سمج شکست را فراموش می‌کند؛ اما از آن عبرت می‌گیرد و راه‌های قبلی را تکرار نمی‌کند، یعنی یک خریّت را دوبار مرتکب نمی‌شود، تحلیل می‌کند و از راهی جدید با استراتژی جدید وارد میدان نبرد با خریّت می‌شود.



خرهای مأیوس

نوزدهمین راه برای خر نبودن (از میان هزاران راه)

در حیات وحش، شیر گله خرها را تعقیب می‌کند، یکی را انتخاب و دنبال می‌کند. درست است، شیر چنگال‌های تیز و دندان‌های بُرنده دارد؛ اما تا زمانی که به خر نرسد نمی‌تواند از آن‌ها استفاده کند و خر زمانی مغلوب می‌شود که بایستد، زمانی که احساس یأس کند و متوقف شود. اگر شیر سلاح چنگال را دارد، خر هم سم‌های قوی و استخوان‌خردکنی دارد. خیلی از شیرها با همین سم‌ها مصدوم شدند و جان خود را از دست دادند. یأس و ناامیدی خر در استفاده نکردن از این سلاح باعث مرگ او می‌شود. اما گاهی درست است، کاری از دست خر بر نمی‌آید، اما مردن در امید بهتر از مردن در یأس است. یک مبارز در شجاعت می‌میرد نه در یأس، چون تا آخرین لحظه هم امید به پیروزی دارد، او در امید جان می‌دهد. در واقع دیگران و دشمنان او نمی‌خواهند او با امید ادامه دهد و به کار او با تمام قدرت پایان می‌دهند. اما فرق یک مبارز شجاع و باامید در این است که در چشم دشمنش هم با افتخار می‌میرد و تا آخرین لحظه مأیوس و ناامید نمی‌شود. حالا که شما نه در حیات وحش هستید و نه شیر دنبالتان کرده است و نه در میدان جنگ، پس مأیوس نشوید.



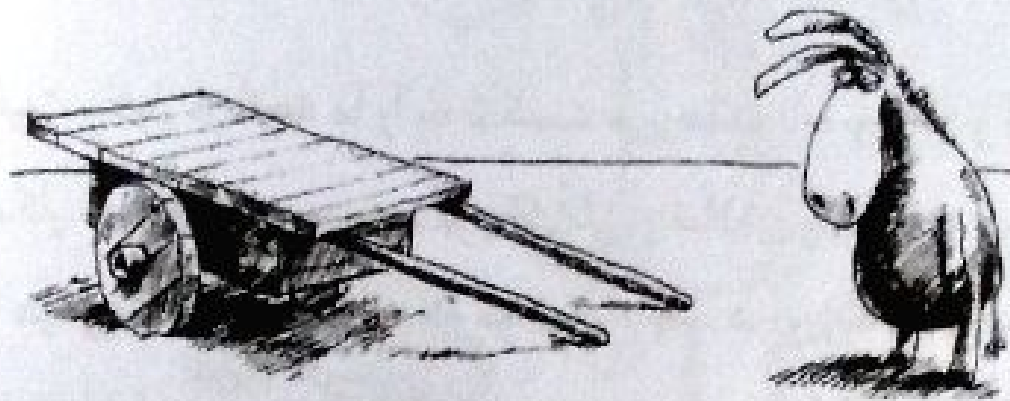
انقدر قلب بانی در تار بویه...
انجا بقوه من الایح نسیتی
منقرضت هی لکن!!!

آرنولد

بیستمین راه برای خر نبودن (از میان هزاران راه)

برای موفقیت و فرار از آنچه ما را به شکست می‌رساند، باید ورزیده و قوی باشیم. یک ورزشکار فقط با تمرین مداوم، ورزش و تلاش و ورزیده کردن خود، عضلات، هیكل و بدنش می‌تواند به موفقیت برسد. هر ورزشکار موفق مادرزاد قهرمان به دنیا نیامده است. او با تلاش و زحمت و ورزیده کردن بدن خود توانسته است یک قهرمان شود و ذهن ما هم به همین شکل است. ذهنی که هیچ تفکر، تعقل و خلاقیتی از خود ندارد، ضعیف و آسیب‌پذیر است و به شدت و به سرعت می‌تواند آلوده به ویروس خربت شود، چون ورزیده و مقاوم نیست. یک ورزشکار کمتر از سایر افراد جامعه بیمار می‌شود؛ اما افراد عادی بیشتر مریض می‌شوند. دلیل آن هم به کار نگرفتن، تمرین و ورزیده نکردن و ورزش ندادن بدن است. ذهن دور از تعقل، تفکر و خلاقیت مانند بدنی است که ورزش نمی‌کند؛ این ذهن ضعیف، لاغر و نحیف است؛ رنجور است و به سرعت آسیب‌پذیر. برای فرار از خربت و برای رهایی از بیماری ویروسی خر بودن باید با تفکر، تعقل، انتخاب راه‌هایی که به ما کمک می‌کنند خلاق شویم، راه‌های نو و تازه برای زندگی مان مهیا کنیم و ذهن خود را مقاوم کنیم. این بزرگ‌ترین ورزش برای ذهن است. ورزشی که شما را از یک فرد لاغر و رنجور و یک ذهن بیمار و مریض به آرنولد تبدیل می‌کند؛ قهرمان قهرمانان، زیبا، خوش‌اندام، جذاب و موفق؛ اما اگر در این

باشگاه ذهن را رها کنیم، همیشه باید حسرت این موفقیت و جذابیت را بخوریم و فقط ناظر آرنولدهای اطرافمان باشیم.



ترمز

بیست و یکمین راه برای خر نبودن (از میان هزاران راه)

دستیابی و به سرعت به نتیجه رسیدن، صبر و تحمل نداشتن و استرس‌های ناشی از آن‌ها، آرزوی یک‌شبه به ثروت و قدرت رسیدن، نشانه عجول بودن است. عجول کسی است که می‌داند برای به دست آوردن آنچه می‌خواهد باید چه زمانی را سپری کند، حتی می‌داند که چه کارهایی را باید انجام دهد تا بتواند به هدف برسد، اما چنین نمی‌کند. شاید بشود تعدادی از آن‌ها را حذف کرد یا زمان را محدود کرد؛ اما مسلم است که نمی‌شود بسیاری از پروسه‌های مسیر رسیدن به هدف را حذف کرد، مگر اینکه عجول و تنبل باشیم و بخواهیم با استفاده از این گزینه، یعنی عجله، راه‌هایی پیدا کنیم تا آن‌ها را حذف کنیم. مطمئناً این روش، یعنی حذف کارهایی که باید انجام دهیم تا به مقصد برسیم، باعث می‌شود مرتکب کارهای نامتعارف شویم، خریدهایی که ممکن است اصلاً ما را به هدفمان نرسانند. در واقع ریسکی بزرگ می‌کنیم که بیشتر شبیه خرید است، چون درصد موفقیت ما را بسیار پایین می‌آورد. اما در لحظه تصمیم‌گیری چشم منطقی خود را می‌بندیم و مرتکب آن می‌شویم، یا با یک تصمیم عجولانه لحظه‌ای می‌گوییم هرچه باداباد، یا می‌شود یا می‌میرم، یا می‌شود یا گرفتار می‌شوم که در بسیاری از موارد گزینه‌های دوم رخ می‌دهند. عجله در هر نوع تصمیم‌گیری، فرصت منطقی فکر کردن و تحلیل شرایط و انتخاب بهترین راه را از انسان می‌گیرد. عجله باعث بلندپروازی‌های پوچ، کذب و دروغین می‌شود. یک

مثال بارز: عجله جزئی در رانندگی، که شاید همه شما تجربه کرده باشید، فاجعه‌آفرین است. باید برای خود یک ترمز طراحی کنید، برای افکار و تصمیمات‌تان، تا در لحظه لازم آن را بکشید و از سرعت خود بکاهید. اگر خود نمی‌توانید این ترمز را طراحی کنید، از دیگران و اطرافیان بخواهید تا شما را کنترل کنند و متذکر شوند؛ ترمز شما را بکشند تا با سرعت زیاد به ته دره نیفتید. عجله بیچی است که نباید با سرعت زیاد از آن عبور کرد، باید با سرعت کم آن را به راحتی رد کرد.



جمع و منها

بیست و دومین راه برای خر نبودن (از میان هزاران راه)

جمع‌ها و اجتماعات زیادی وجود دارند؛ اجتماعاتی که از یک یا چند موضوع پیروی می‌کنند، اعتقادات، آیین‌ها و رسومات خاص و مخصوص خود را دارند. همیشه تعدادی از افراد در این اجتماعات به تعامل با یکدیگر می‌پردازند، همدیگر را تأیید یا نقد می‌کنند و درکل برای پیشبرد اهداف آن اجتماع تلاش می‌کنند. درواقع آن‌ها اعضای بدنه آن اجتماع هستند، اما آیا می‌شود گفت که هر اجتماعی که افراد زیادی به آن گرویده‌اند راه درست را می‌رود؟ درست فکر می‌کند؟ درست عمل می‌کند؟ صرف اینکه عده زیادی عضو این جماعت شده‌اند یعنی درست عمل کردن؟ بسیاری از جوامع با اینکه تعداد زیادی طرفدار و عضو دارند، از سوی جوامع بسیاری منع می‌شوند. آن‌ها می‌گویند جمع ما منهای جمع آن‌ها. خیلی از جوامعی که قرار است منهای آن‌ها باشند، دوست دارند جوامع دیگری که آن‌ها را نفی می‌کنند به جمع خود اضافه کنند. پیروی کردن از جمعی که تعداد زیادی پیرو آن هستند دلیل بر درست فکر کردن آن جمعیت نیست. خیلی از جوامع تعداد زیادی پیرو داشتند اما پس از سال‌ها تاریخ به آن‌ها ثابت کرد که مرتکب اشتباه شدند. آنانی که جنگ جهانی را به راه انداختند و از هیتلر حمایت و پیروی کردند مصداق همین افراد هستند. برای فرار از خیریت باید قبل از ورود به هر جمعی و قرار گرفتن در جریان آن جمعیت، بفهمیم و بدانیم که جریان آن جمعیت و جامعه، ما را به کجا می‌کشاند و تحت تأثیر جو حاکم بر آن جامعه و

جریان مرتکب خریّت نشویم. در جمع خرها هیچ خری را پیدا نمی‌کنید که آن دیگری را تأیید نکند. ورود شما به جمع باعث می‌شود تحت تأثیر جوّ آن جمع، یا آن‌ها را تأیید کنید و هم‌مسلك آن‌ها شوید یا با آن‌ها مخالفت کنید و در جمع آن‌ها بمانید و مورد تهاجم قرار بگیرید یا از جمع آن‌ها خارج شوید و دنبال پیروی از یک جمع دیگر باشید. اما مهم این است که به هر قیمتی در هر جامعه‌ای خود را به خریّت نزنید.



یک داستان خر کی

بیست و سومین راه برای خر نبودن (از میان هزاران راه)

حتماً همه شما داستان پیرمرد، نوه و خرش را شنیدید. در این داستان پیرمرد و نوه و خرش به سفر رفتند و در راه سفر از شهرها و روستاهای زیادی گذشتند. از هر شهر و روستایی که می‌گذشتند مردمان آن شهر ایرادی از آنها می‌گرفتند. عده‌ای می‌گفتند که چرا پیرمرد پیاده می‌رود و نوه سواره؛ چه نوه گستاخی که پیرمرد را این چنین در سفر همراهی می‌کند و بزرگتری و کوچکتری سرش نمی‌شود. وقتی هر دو سوار خر بودند می‌گفتند چه انسان‌های بی‌مروتی، به حیوان رحم نمی‌کنند و هر دو سوار خر هستند؛ وقتی هر دو پیاده بودند، می‌گفتند چه انسان‌های احمقی، خر دارند ولی پیاده سفر می‌کنند. در نهایت آن‌ها به دلیل حرف‌های مردم پاهای خر را بستند و روی چوبی قرار دادند و بر دوش کشیدند؛ اما باز مردم گفتند چه انسان‌های احمقی، به‌جای اینکه سوار خر شوند، خر را سوار خودشان کردند. از این داستان که شاید بارها آن را شنیده‌اید، شاید هم نه، چه نتیجه‌ای می‌گیریم؟ خر برای سوار شدن است و بار بردن؛ حیوان است و بیش از حد توانش از او کار کشیدن درست نیست، اخلاقی نیست؛ پیرمرد ضعیف است، نیاز به احترام، همراهی و کمک دارد؛ نوه کودک است و زود خسته، گرسنه و تشنه می‌شود و راه طولانی است. نظرها زیادند، حرف‌ها و نقدها بسیار، اما چه کاری درست است؟ چه حرکتی انجام دهیم که به ما نسبت خر نبودن ندهند؟ آیا برای شما مهم است که در مسیری که می‌روید کسی به شما این نسبت را

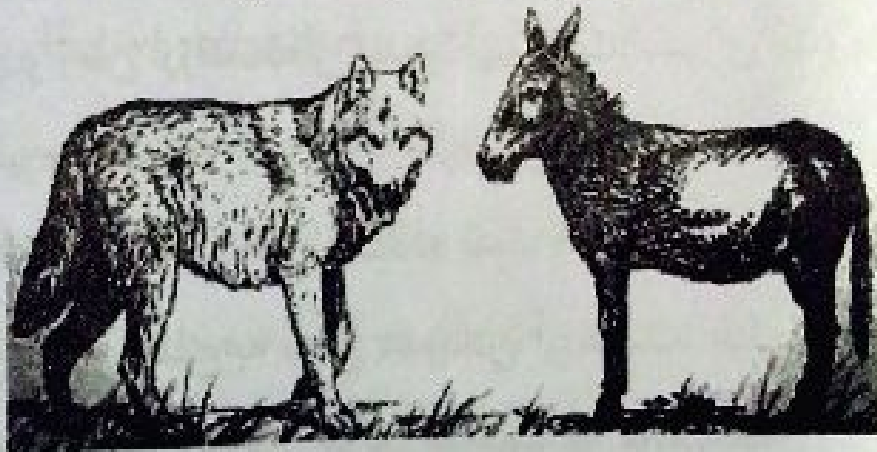
بدهد یا ندهد؟ پس داستان اینکه می‌گویند برای خودت زندگی کن و کاری به حرف مردم نداشته باش چه می‌شود؟ آیا می‌شود برای خودمان زندگی کنیم و مثلاً آن گونه که در خانه لباس می‌پوشیم در خیابان لباس بپوشیم؟ برهنه به خیابان برویم و قدم بزنیم؟ در جامعه چیزی به نام عرف وجود دارد؛ خیلی چیزها در یک جامعه عرف هستند و در جامعه دیگر نیستند. یعنی شاید در این ور دنیا نشود برهنه به خیابان رفت؛ اما در آن سوی دنیا برهنه به خیابان رفتن یک امر عادی باشد. خیلی چیزها در یک جامعه قانونی هستند، یعنی منع قانونی ندارند و جرم حساب نمی‌شوند؛ اما از نظر عرف مردم یک ضد ارزش محسوب می‌شوند. اگر برای ما مهم است که به ما نسبت خرابودن ندهند، باید حرکت و تصمیم‌گیری‌های ما در جامعه حد وسط باشد. اگر هم برایمان مهم نیست، می‌توانیم خلاف عرف و قانون عمل کنیم و حرف‌ها و نسبت‌ها را به جان بخریم. برای خود زندگی کردن، تحت تأثیر حرف‌های دیگران قرار نگرفتن، تغییر ندادن تصمیماتی که فکر می‌کنیم درست هستند و به درد ما می‌خورند خوب است. از این داستان‌های خرکی در زندگی بسیارند؛ اما وقتی هدف مشخص داریم، بعضی وقت‌ها ممکن است با این داستان‌های خرکی مواجه شویم، از این‌رو، نباید به آن‌ها توجه کنیم، باید مسیر را طی کنیم تا به مقصد برسیم و وقتی با موفقیت به هدفمان رسیدیم، دیگران خودبه‌خود متوجه می‌شوند که چه اشتباهی کردند.

بحث با خر ممنوع

بیست و چهارمین راه برای خر نبودن (از میان هزاران راه)

صرف انرژی و زمان ارزشمندمان بسیار مهم است؛ انرژی که برای آن هزینه کردیم تا ذخیره کنیم و زمانی که با صرف آن هزینه از دست می‌دهیم، پس باید از هر دوی آن‌ها به نحو احسن استفاده شود. استفاده بیهوده، بی‌فکر و بدون برنامه از هر دو این منابع به معنی هدر دادن آن‌هاست. خیلی وقت‌ها در بسیاری از مکان‌ها و زمان‌ها به افرادی بر می‌خوریم و در موقعیت‌هایی قرار می‌گیریم که اگر نخواهیم خودمان را به خربت بزنیم، این زمان و موقعیت باعث هدر رفتن انرژی و زمان ما و به‌کارگیری از آن‌ها در مقابل اشخاصی می‌شود که با بحث‌ها و حرف‌های هجو و بیهوده فقط وقت و انرژی ما را هدر می‌دهند و با ایجاد مباحث ناخوشایند و الکی اعصاب ما را به‌شدت بهم می‌ریزند. هم انرژی از دست داده‌ایم و هم از لحاظ روحی و روانی کاملاً دگرگون شده‌ایم. ما باید قدرت تشخیص خود را بالا ببریم تا بتوانیم این افراد را شناسایی کنیم. اگر یکی از آن‌ها در یک چهارراه، ناخودآگاه از چراغ قرمز رد شد و جلوی ما پیچید، از قبل بدانیم که بحث با او هیچ سودی ندارد و ممکن است ما را به‌شدت درگیر کند، درگیر مسائل بعدی و تا ثابت کنیم درست می‌گوییم، بیشتر از آنچه فکر می‌کنیم متضرر شده‌ایم. ممکن است در پایان حرف ما درست از آب در بیاید؛ اما ممکن است به دلیل کشمکش‌های بی‌خود با یک خر در خیلی جاها هم مقصر شناخته شویم.

خر گفت : علف آبی است ، گری گفت نه سبز است
 رفتند نزد شاه جنگل (شیر) ماجرای اختلاف را گفتند
 شیر گفت : گری را زندانی کنید
 گری گفت : مگر علف سبز نیست ؟
 شیر گفت سبز است
 ولی دلیل زندان تو بحث کردن با خر است
 "هرگز با نادان ها بحث نکنید"



زبان خرها

بیست و پنجمین راه برای خر نبودن (از میان هزاران راه)

وقتی به کشورهای مختلف سفر می‌کنیم باید زبان آن کشورها را بلد باشیم یا یک مترجم و اصطلاحاً راهنما همراه ما باشد تا بتواند با تسلط بر زبان آن‌ها ما را در آن کشور هدایت و راهنمایی کند. در خیلی از جاهای دنیا اگر زبان مردم را بلد نباشیم، شرایط برایمان بسیار سخت می‌شود و حتی ممکن است جان و مالمان با یک اشتباه ناشی از بلد نبودن زبان و کسب اطلاعات غلط، به خطر بیفتند. راه حل این است که زبان آن کشورها را بیاموزیم و بعد به آن کشورها سفر کنیم. اما اگر بخواهیم این کار را انجام دهیم باید قبل از هر سفر مدت زیادی را صرف آموختن زبان آن کشور کنیم؛ اما زبان بین‌المللی نیز وجود ندارد و با یادگیری آن می‌شود خیلی جاها خیلی کارها را انجام داد. برای حرف زدن و صحبت کردن با هر شخصی باید به زبان همان شخص صحبت کنیم. با یک فرد که اطلاعات علمی و تحصیلاتش پایین است نمی‌توان علمی و آکادمیک صحبت کرد. شاید صحیح نباشد که با یک دکتر یا دانشمند مانند کودکان صحبت کرد یا در جایی که دعوا و درگیری شده است و افراد در حال کشتن هم هستند، لفظ قلم صحبت کرد. اگر با یک فرد خر، از همان خرهایی که قبلاً نیز در موردشان صحبت کردیم، برخورد کنیم باید با زبان همان خر با او حرف بزنیم. زبان صحبت کردن با خرها کاملاً متفاوت است، در واقع ما باید بفهمیم و آن قدر خرسانس باشیم که سریع‌تر و بدون اتلاف وقت، زبان مناسب برای خر مقابل خود را پیدا کنیم. در این صورت، در تعامل‌های اجتماعی از هر کس دیگری موفق‌تر خواهیم

بود، زیرا با هر کس به زبان خودش یا زبانی نزدیک به زبان درک و فهم او صحبت کردیم. منظور از زبان در این مبحث درک و شعور طرف مقابلمان است. با یک انسان رماتیکی و لطیف صحبت از خشونت، نتیجه‌اش ترسیدن و فرار او از ماست. برای یادگیری این زبان در ابتدا شاید دچار مشکل شویم، اما نکته‌ای که مهم است و باید به آن توجه کنیم، این است که نباید عجله کرد و باید شرایطی را در مقابله با افراد برای خود به وجود بیاوریم که بتوانیم هرچه سریع‌تر آن‌ها را بشناسیم، از میزان درک و شعور آن‌ها مطلع شویم و با زبانی نزدیک به زبان آن‌ها سخن بگوییم. این نکته را از یاد نبریم که زبان ما قوی‌ترین سلاح ماست و می‌تواند نیز قوی‌ترین دشمن ما باشد.



و بالاخره سر خر

برای به دست آوردن پول، ثروت، قدرت، شهرت، خانواده، آرامش، زندگی خوب و راحت، لذت از دنیا و تضمین آینده‌های فردی و بالاخره خوشبختی و آنچه همه دنبالش هستند، از لحظه تولد و مکیدن سینه مادر و جاری شدن شیر در دهان و گریه کردن و هق‌هق نزدن تا لحظه مرگ در بستر، به خوشبخت بودن و حتی در ناپه‌های آخر زندگی هم به خوشبخت شدن فکر می‌کنیم؛ دزدی می‌کنیم، دروغ می‌گوییم، مثل خر کار می‌کنیم، درس می‌خوانیم و عبادت می‌کنیم تا خوشبخت شویم؛ بدی می‌کنیم و خوبی می‌کنیم تا خوشبخت شویم. بالای خوشبختی، طاعون خوشبختی خربودن است.

خر بودن، در تمام ابعاد زندگی، ارتباطات، هدف‌ها، آرزوها، اعمال، رفتار و... بزرگ که می‌شویم در ضمیر ناخودآگاه خود، آگاهانه فریاد می‌زنیم: «وقتی کوچک‌تر و جوان‌تر بودم چقدر خر بودم و اگر عقل حالا را داشتیم، دنیا را جابه‌جا می‌کردم و چه زود دیر شد!» اما برای خربودن هیچ‌وقت دیر نیست، حتی در لحظه مرگ. خر از دنیا برویم؛ بلا، خربودن است و بالاخره، درد بزرگ هر انسان خربودن است. این مطلب را یک‌بار در آغاز این کتاب خواندید و یک‌بار هم در پایان این کتاب به آن می‌رسید. ببینید چقدر قبل و بعد از خواندن این کتاب فرق کردید. بالاخره خودتان بگویید که چقدر از خریدتان کم شده است و چقدر باقی مانده است و چطور تلاش می‌کنید تا نباشید خر...!

خر بودن ندانستن است و تلاش نکردن برای دانستن، پس کسی که نداند و تلاش نکند که بداند، خر است. نمی‌دانید از چه راهی پول به دست آورید و تلاش

هم نمی‌کنید که بدانید، چرا؟ شاید بگویید از صبح مثل خر کار می‌کنیم و تو چه می‌گویی و چه می‌دانی! من به تو می‌گویم، تلاش، کار و زحمت فقط به کار سخت بدنی ختم نمی‌شود. فکر کن، تجربه کن، یاد بگیر و عمل کن. گاه ترس از یک تغییر کوچک ما را تا آخر عمر یک فرد معمولی نگه می‌دارد. از تغییر و تجربه ترس، از خرماندن و خربودن بترس.

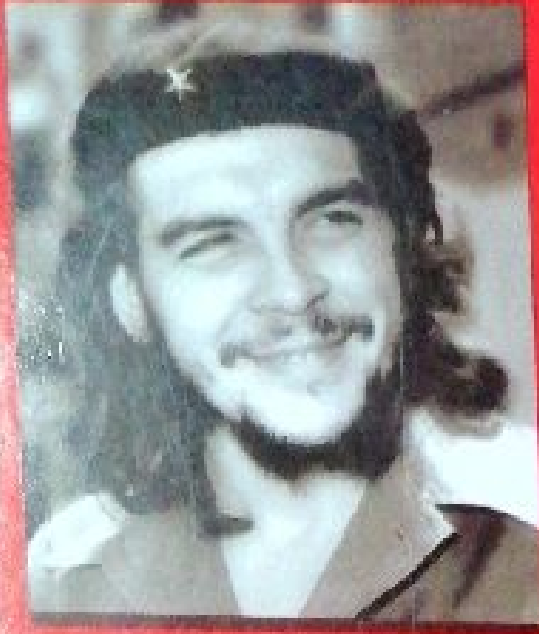
حالا کتاب را از اول بخوانید، دوباره که به این قسمت رسیدید، یعنی آخر کتاب، خودتان به خودتان جواب دهید که چقدر تغییر کرده‌اید؛ برای من هم ارسال کنید. من شما را رها نمی‌کنم، کسانی که این کتاب را می‌خوانند.



جلد دوم

جنگ های استخباراتی جد گوارا

مؤلف: احمد سراجا علم پور



جلد اول

آدولف هیتلر از تولد تا مرگ

مؤلف: احمد سراجا علم پور



برای کسانی که میخوانند از روشنی خود لذت ببرند

آنچه که قبل از مرگ باید بدانید

جع آروی تعداد کتابهای پر فروش و انگلیسی

گردآورنده: احمد سراجا علم پور

ترجمه: سید علی حسینی
تصحیح: سید علی حسینی